

قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

از کان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

سعید رضوانی

هادی بهزاد

ارکستر و رهبرش

تفہیم ہرچہ بیشتر موضوع بہ معرض بحث گذارده شود معنی "بحث" در جمہوری اسلامی ہمین است کہ ملاحظہ میفرمائید . جمع فقہاء و علماء و خطباء بہ مسابقتہ بر خاستہ اند تا ثابت کنند اصل در اسلام " حکومت " است و سایر مسائل ، حتی نماز و روزہ را عندا لاقتضا با یدفدای " حکومت " کردہ تا دیروز ، ہمین علماء و ہمین فقہاء و ہمین خلیاء ادعا داشتند کہ " حکومت " وسیلہ ایست جهت اجرائی قوانین و احکام شرع و این مقررات نہ قابل تعطیل است و نہ قابل تغییر ، بخصوص در حکومت اسلامی .

بقیہ در صفحہ ۳

دکتر عباسقلی بختیار

بودجه بی عدد و رقم

اگر آقای میرحسین موسوی ، نخست وزیر جمہوری اسلامی را مرد چند چہرہ بنا میم سخنی بہ گزارف نگفتہ ایم .

وی در نطقی کہ هنگام ارائه لایحہ بودجہ بہ مجلس شورای اسلامی در روز ششم دی ۱۳۶۶ ایراد می کند در نقیض ہائی گوناگون ، اما ناہمہنگ ظاہری می شود . پیش در آمدنق را با این عبارت آغاز می کند :

" خدای را سپاس می گزاریم کہ در تنگنای سخت ترین فتنہ ہا ، پویندگان را ہ حق را یاری کرد و از بیحوہ سہمگین تسیرین توطئہ ہا ، آن را پیروز و پیروز آورد . خدای را سپاس می گزاریم کہ پوزہ دشمنان کینہ تو زاین انقلاب را بہ خاک سا ئید و از این جمہوری مقدس کہ شمرہ خون پاکترین بندگان اوست خودصیانت نمود . خدای را سپاس می گزاریم کہ سال ۶۶ را سال ظهور قدرت ایمان و شکوہ ستواری ملت ایران قرار داد . "

و پس از روضہ خوانی پرسوز و گداز کی کہ آکنده از شاعران است ، بہ این جا می رسد کہ : " ما ہرچہ داریم از نبرد قہرمانان خود با آمریکا داریم . ما ہرچہ فریاد داریم ، فریاد دمرگ برا آمریکا است . " بقیہ در صفحہ ۱۵

لسان الغیب شیراز

صدر نشین دیوان غزل در صفحہ ۶

حضرت امام مقرر فرمودہ اند مضمون نظریہ اخیرا یشان در باب " ولایت مطلقہ " برای ہمین خجستہ

مبادله انسان و اسلحہ

در شرح حال استالین آمدہ است کہ ہا ، و ہنگامی کہ در گرجستان وقفقا زیبود و انقلاب را علیہ تزارسیم سازمان می داد ، برای تہیہ پول گہگاہ بہ دلجان ہای ہستی حامل پول دولت حملہ می برد و پول را ، پس از " مصادرہ انقلابی " ، بہ صندوق حزب می داد .

زندگی نامہ نویسان رسمی استالین ، این بخش از فعالیت او را کہ مربوط بہ روزہائی می شد کہ وی ہنوز در خارج از تشکیلات حزب شہرتی بہم نرسا ندہ بود ، بہ سکوت برگذار کردہ اند .

بقیہ در صفحہ ۴

نسل تازه ای در جستجوی

ہویت ملی

" ... و واقع شد در آن ایام کہ فلسطینیان لشکرہای خود را برای جنگ فرا ہم آوردند تا با اسرائیل مقاتلہ نمایند ... و فلسطینیان جمع شدہ آمدند در شونیم اردو زدند و شاول تمام اسرائیل را جمع کردہ در جلیوع اردو زدند . و چون شاول لشکر فلسطینیان را دید بترسید و دلش مضطرب شد و از خدایوند سوال نمود و خدا و نسا و را جواب نداد ... "

(تورات ، کتاب اول سموئیل ، باب بیست و ہشتم) از آن روزی کہ اسرائیل بنیاد گذارہ شد تا کنون ، چہا ربایر میان عرب و یہود جنگ افتادہ است . شاید ہم پنج بار ، اگر حملہ اسرائیل را بہ لبنان در ژوئن ۱۹۸۲ جنگی بشمار آوریم . دا و اصلی ہمہ این جنگہا و مناقشہ ہائی کہ در خلال آن روی دادہ است

بقیہ در صفحہ ۵

پاسخ یاسر عرفات بہ

تکراف دکتر شاپور بختیار

در صفحہ ۵

مردم چه رژیم می خواهند؟

تحمیل بستہ است و گفتن ندارد کہ یکی از عمدہ ترین اجزاء دیکراسی ، ہمین " نفی تحمیل و تاکید بر تحمل " است (و بہر صورت مرددان و مخالفان این اصل ، خواستہ و ناخواستہ با یدبر این واقعیت گردن نہند کہ در این وادی ہای غربت ، بقیہ در صفحہ ۲

حسینعلی مٹکان

در طلب حمایت خارجی

چند روز پیش تلویزیون فرانسا فاش کرد کہ جمہوری اسلامی قصد دارد از کشاکش انتخاباتی فرانساہ بنفع مقاصد خود استغلا کند و چون آزادی گروگان ہای فرانسوی در لبنان میتواند بفرسروشنت انتخابات تریاست جمہوری تاء شیربگذارد ، حجت الاسلام رفسنجانی بوسیلہ عوامل خود درباریس پیمانہ های محرمانہیی برای سوسیالیست ہا و دست راستی ہا فرستادہ و گروگان ہا را در معرض معاملہ یا بعبارتی " مزابیستہ " گذارہ است .

ہمراہ با این گزارش ، تماویسری از حجت الاسلام رفسنجانی بر صفحہ تلویزیون نقش بست و در حالی کہ دوربین فیلمبرداری حالت نگاہ حریمانہ و لیخند شیطانی حجت الاسلام را با مصلاح " اگر اندیسان " بقیہ در صفحہ ۱۲

از رادیو ایران

غفلت های چند قشری

سالہا پیش در یکی از مجلہ های اروپائی طرحی چا پ شدہ بود و ما ر کس را نشان می داد کہ از مجادلہ بیروان خود خشمگین در گوشہ ای نشستہ در حالی کہ مسیح دست بر شائہ او گذاشتہ او را تسلی می داد کہ " غصہ نخور ، اگر بلائی را کہ بیروان من بر سرتعالیم من آورده اند ، یا آنچه بیروان تو با تعالیم تو کردہ اند مقابلسہ کنسی ، آرا م خواہی گرفت . و امروز ، اگر کسی قصد آن کند کہ طرحی از این دست بکشد با نگاہ بہ آنچه در ایران بہ دست خمینی بر تعالیم اسلام می گذرد ، حضرت محمد را نشان خواہد داد کہ دست بر شائہ مسیح

بقیہ در صفحہ ۵

اگر کسی معتقد مدعی است کہ " سلطنت " برای رژیم ایران یک قالب معقول و منطقی و حتی " تنہا " قالب معقول و منطقی است ، اگر دیکری جمہوری را مرج می داند و بر آن پا فشاری دارد ، اگر ما ر کیستہا " جمہوری دموکراتیک خلق های ایران " را سا زگارتریست " رژیم ہا " و نوع مسلما نشان " جمہوری دموکراتیک اسلامی خلق های ایران " را برا زندہ ترین نظام ہا شناختہ اند ... ؛ در نفس " اظہار نظر " و حتی نشرو کوشش برای پیش برد عقیدہ ، مطلقا " جا ئی برای ایراد و اعتراض و خردہ گیری نیست ، ہر فرد ، ہر گروہ حتی در دپائی اعتقادات خود با یستد و دیگران را بہ خط خود دعوت کند . بہ یک شرط کہ " تحمیل " را بجای " تبلیغ " ننشا ند و پسند خود را بہ ہیبت مشت و جا توو ناسزا و کلاشینکوف نیندند و بیبذیرد کہ : با بجدل و مباحثہ و دادوستد فکر با ز است ، درست بہ آن دلیل کہ با ب جبر و

شورای نہضت مقاومت ملی ایران

اجلاس عادی شورای نہضت مقاومت ملی ایران ساعت ۱۵ روز ۱۵ بہمن ۱۳۶۶ برابر ۳۵ ژانویہ ۱۹۸۸ ، بہ ریاست دکتر شاپور بختیار ، رہبر نہضت ، برگذار شد .

ابتدا رئیس ہیئت اجرائی گزارش سالانہ ہیئت اجرائی را بہ شورا داد و گفت : دریک سال گذشتہ ، نہضت با مشکلاتی روبرو بودہ و با این علت ، بعضی اقداماتی را کہ در برنامہ ہما شتیم نتوا نستیم انجام دہیم ولی خوشبختا نہ با صبر و تحمل و با یداری ہمرزمان در حد امکان بسیاری از مواضع را پشت سر گذاشتیم .

سپس مسئول روابط عمومی و انتظامات شاپور بختیار ، گزارشی را بہ شورا داد . از تشریحات نہضت ، بخصوص " قیام ایران " ، ارگان مرکزی نہضت مقاومت ملی ایران و بلا بردن تیراژ ، گزارشی بہ شورا داد .

گزارش دبیر ہیئت اجرائی مورد بحث و انتقاد قرار گرفت . چندتن از اعضا شورا دربارہ بعضی کمبودہا سخن گفتند و سئوالاتی مطرح کردند ، کہ مسئول ہیئت اجرائی ، در مقام دفاع از گزارشی خود بہ آنان پاسخ داد .

بقیہ در صفحہ ۵

بقیه از صفحه ۱

مردم چه رژیمی میخواهند؟

هر اندازه زندگی به محنت و درددل بهره آلوده است، جای شکرش باقی است که کسی را به آنها مابرا زعقیده به سیخ نمی کشند. و به اردوگاه های کار اجباری و مراکز اشرار اسلامی و نهی از منکر و مکافات نفی بلد حواله نمی کنند.

و اما معتقدان و میلان دمکراسی و ملی گرائی اگر درون مرزها وزیرتیغ خوریزولی فقیه از این موهبت بزرگ محرومند، آن ها که در برون مرزها، بهره مند از فضا های آزاد به شرعیت یافته اند، از این نکته غافل نیستند که در بونته ای امتحانی قرار گرفته اند که اگرشان اندازه گیری، خالص ها و ناخالص ها است. فرصتی دارند که آزادانه در جاده معتقدات خود برانند - بگویند، بنویسند و سایرین را به همدلی دعوت کنند. منتها فراموش نکنند که مضمون وجود داردها ز تشخیص و تمیز و طبعاً " حضور قیام و وکیل وقت مقام مستغنی است. تا کید بر این نکته را نگارنده ای این سطور و مسلماً " بسیاری دیگر از این جهت لازم می شمارند که بر آن ها هرگز روشن نبوده است که: این حضرات دلخواه و شناختن رژیم رفته - این بانوان و آقایان هوا خواه " جمهوری دمکراتیک خلق مسلمان " و این " تنها آلترنا تیف های مبشر انقلاب نویسن ایدئولوژیک " و آن چهارمسی و آن پنجمی ... از کجا و با چه بزاری و از چه نقبی دریا فته اند که: آن پنجگاه میلیون اسیر در زنجیر با دو چشمی که از خدا دارند و دو چشمی که به اشتیاق قرص گرفته اند، در انتظار رقوم خالقان رژیم آریا مهری و یا طلایه داران " انقلاب نوین " و یا مبشران جمهوری و جمهوری دمکراتیک، دقیقه شماری می کنند؟

با چه طرفند و یا معجزه های، به قبالیه و سنده معتبری دست یافته اند که از زمان سراسری آن ملت زندانی نسبت به این یا آن مرام و مسلک خبر میدهند؟

تا آنجا که نگارنده، پرسش خود را با دقت و موشکافی تمام در محافل و مکتوبات حضرات رد گرفته به " دلایلی " متین تر و قوی تر از " نقل مسافران " و " نامه های بستگان و دوستان " راه نبرده است.

مردم به روزگار گذشته حسرت می خوردند و برخود و نمک ناشناسی و ناسپاسی خود لعنت می کنند.

مردم جز به ظهور " زوج خالق مرحله نوین انقلاب درونی ایدئولوژیک " به هیچ جا نشینی اعتقاد ندارند.

مردم یکبار چه در انتظار برپائی یک جمهوری بجای رژیم لعنتی فقیه و استبداد سه هزار ساله سلطنتی شب و روز خود را گم کرده اند.

مردم برای پیشوا از قیام طبقه بندی گسل کارگرو حکومت توده های زحمتکش روز شماری می کنند ...

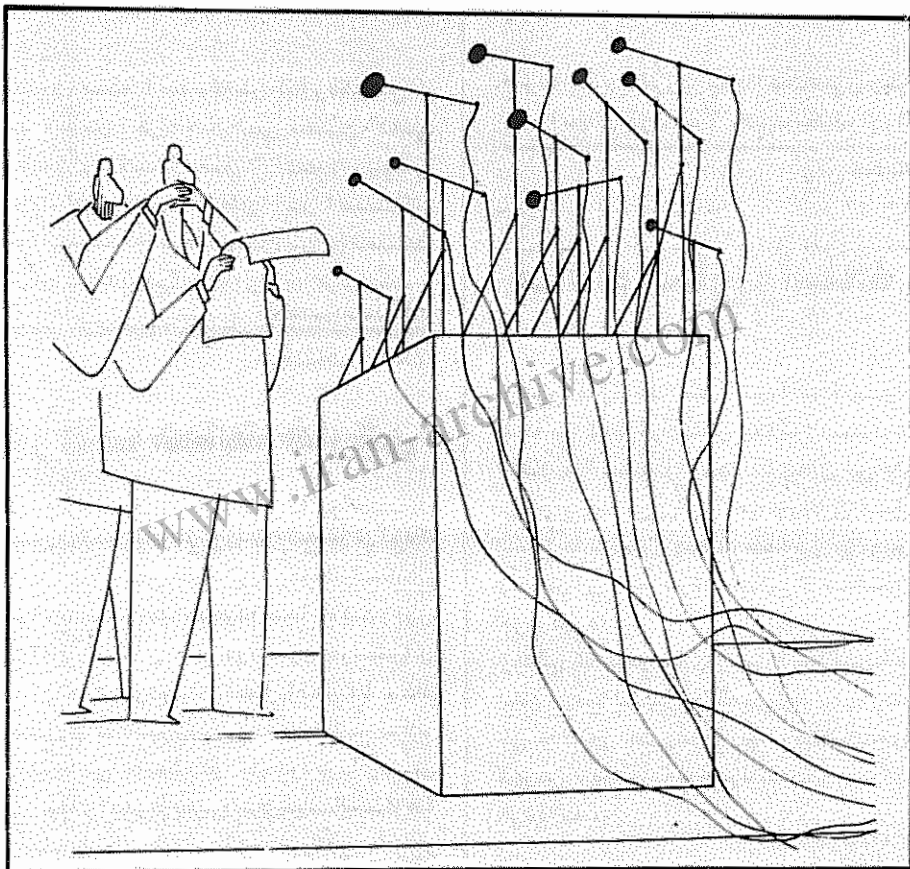
مردم ... و گاه، البته به نشانه ای استحکام دلیل، این درخواستهای جازم و تردیدنا پذیر به درام های نیز میخته است که از

مشهورترین و رایج ترین آنها، این است:

" مسافری از بستگان مطمئن و معتمد که به تازگی از تهران آمده و قبل از سفر اروپا، زیارتی هم از مشهد حضرت شامن الائمه بعمل آورده است نقل می کند که یک روز، همینطور که گرم ذکر و دعا خواندن زیارتنا مه بودم، ناگهان چراغ های حرم خاموش و صحن مطهر غرق در تاریکی شد. یک وقت دیدم، این هزارها زائر که تا یک لحظه پیش به راز نیاز و

به فرا خوردیدها و نظرها مختلف است. در اساس از همین قماش است. خلاصه تا کنون در یافت نگارنده از " استدلال " حضرات نسبت به " طلب و انتظار رفوسی آن ۵۰ میلیون اسیر زندانی فقیه " فراتر از این روایات نرفته است.

اگر خوانندگان محترم به اقتضای سوال و " ادله " دیگری دست یافته اند و یا خود به شیوه ها و راه های آگاهانه که به کمک آن ها می توان در شرایط حاکم بر ایران به معتقدات سیاسی و مسلکی مردم راه



جست، مصلحت است که از شرح آن درینج نکتند.

پرواضح است که در زمینه های بسیاری اطلاع از آراء و پسند مردم آسان است و نه فقط به " نقل مسافران " بلکه حتی به جستجو و آراگیری نیز جاتی ندارد و به همین سبب چنین زمینه های هیچگاه به بحث و جدل وارد نمی شود و خود بخود در سلسله بدیهیات قرار میگیرد.

مثلاً " هیچ دولتی، هیچ مؤسسه ای، هیچ آدم عاقل و هیچ اهل تفنی پیدا نمی شود که مبلغ هنگفتی ما به بگذارد، روش ها و دستگا های آراگیری را بکار ببندد تا معلوم شود مردم به چه

گرسنگی بیشتر علاقه دارند و یا به سیری؟ - گرانی و قحطی و بیخانمانی را می پسندند یا ارزانی و راحت و منبست و فراوانی را؟ - آزادی و قانون و قانونمندی را دوست میدارند یا اختناق و تسوی و تبعیض و زور را؟

به این حساب می توان خیلی آسان قبول و حتی یقین کرد که اعتقاد مردم - گذشته از یک اقلیت معدود - نسبت به رژیم آقای خمینی چیست و چه می تواند باشد.

قابل فهم است، اگر مردم در زیر تیغ

جبر و توحش خاموش میمانند و حتی هزاران و هزاران درخیا بان ها ظاهر میشوند و بسیر با رگها امام ملوات و سلام می بارند و یا در تلویزیون و رادیو و روزنامه ها به سرگ عزیزان خود قهقهه می زنند و تکه تکه شدن پاره های جگرشان را به خود و امام تهنیت میگویند - به خصوص حال که پرده های دروغ و ریا بر چیده شده است - با چه دیدهای به این فاجعه و بانیا این جنایت میگردند و چطور لحظه به لحظه نفرت و کین و بغض در وجودشان انبیا ر می شود.

این حالات بی آنکه " چراغ های محسن حضرت خاموش شود " و یا " مسافری از راه برسد و به نقل بنشیند "، حتی از دور دست ها نیز قابل احساس و اندازه گیری است. و اما اگر مسئله ای خواست همین مردم عزادار و بستوه آمده نسبت به جانشینی این بساط جنایت و ناکی مطرح است، اینجا دیگر هیچ راهی جز توسل به راهی و نظر خود آنها قابل تصور نیست. روایت مسافران و نامه های بستگان و درام های شورا نگیزان چنانسی که غالباً " حاصل روه یا های شیرین و آرزو های شخصی است، بکار رداوری نخواهند آمد، اینگونه حسابها ممکن است مایه خوش خیالی شوند ولی گرهی را باز نخواهند کرد.

اشاره به نکته ای گرچه مکرر است ولی بی مناسبت نیست و این نکته که: برای ما غربت زدگان در این سرزمین های غریب اگر پای جنبیدن نیست، دست کم فرصت آموختن هست. همینقدر اگر متوجه شویم که راز توفیق این ملت ها چیست - اگر همین اندازه درک کنیم که این مردم موفق را اولاً " واقع بینی و ثانیاً " امکانات پرورش، زگزند مصیبت ها می کشی مداوم به دست و پای ما پیچیده اند، مضمون داشته اند، نیمی از راه موفقیت را طی کرده ایم. آنها قدم بر نمی دارند مگر آن زمان که برسد آن قدم، کمک تحقیق و کوشش و آما مطمئن شوند. در مثل مناقشه نیست ولی آنجا که اراده آموختن و عبرت گرفتن در میان است، ابتدا ثیترین وساده ترین اعمال این مردم نیز جلب توجه می کند. یک کارخانه کنسرو سازی حالا ز سر قایت و یا با زا رگرمی میخواهد حتی شکل تا زهای به محصول خود بدهد، میلیون ها دلار هزینه تبلیغ بجای خود، میلیونها دلار دیگر مایه می گذارد تا به کمک آما روبررسی و مراجع ببینند ذوق مردم را بدرستی شناخته و یا بی گذار به آب زده است. و تا زه در پی این سرمایه گذاریهای کلان، به حساب اصل آما رگیر بیها بیش از ۵۰ - ۵۰ بهانه می دهند که بسیاری اتفاق افتاده است آما رها از واقعیت ها فاصله گرفته اند.

آما رگیر بیهای متعدد و مکرر قبیل از هر انتخابات پارلمانی و یا ریاست جمهوری که خود را همتائی برای تصحیح نظر و عمل نا مزدها و مردم محسوب میشود، نمونه هائی دیگر از توجه به راهی عمومی در قلمرو های سیاست است.

بنا بر این جا داردا ز فسانه پسردان " حرم مطهرنا من الائمه " و دیگران گسه تحفه خود را با تگه خیالات وجدانگیز، تحفه مقبول و تردیدنا پذیر ملتسی یافته اند. سؤال شود، در فاصله سی

بقیه از صفحه ۲

مردم چه رژیمی میخواهند؟

صدها و هزارها فرسنگی از آن سرزمین مصیبت زده چگونه به تمنای یکپارچه مردمی نقب زده اند که در زیر تیغ حافظان مسلمان حتی از انتخاب پوشش نیز محرومند؟

از کجا، با کدام وسیله، در کدام شرائط و چه وقت به راهی مردم، حال آنکه تمام آن ۵۰ میلیون، فقط ۲۰ میلیون نشان، ده میلیون نشان و نه، صدها زارشان پسل بسته اند؟

می توان حدس زد که مردم، خاصه مردمی که در زیر خلباره های آتش جانان به لبشان رسیده است، به "مقایسه" می نشینند و لی فراموش نیاید که این "مقایسه" خودنه دلیل بر اثبات قرار صریح به محکومیت است، مصداق کامل آن ضرب المثلی است که میگوید: "درجه نهم عقرب ها شایسته که جهنمیان از وحشت نیش آنها به مارغا شیه پناهی میبرند."

آیا اهل "قیاس" هیچ در این زمینه فکر کرده اند که اگر مردم را بخودوا گذارند، هم بفرق عقرب ها خواهد کوفت و هم برمنز ما رغا شیه؟

نتیجه اینکه: شما حق دارید بر معتقدات خود صراحت ورزید، شما حق دارید با ورها خود را تبلیغ کنید، شما حق دارید از مخالفان خود بخواهید که با قلم و زبان استدلال، و نه شلول و تمه و شلاق و دشنام، به جدل بنشینند.

شما حتی حق دارید به هر وسیله ای که بخواهید تصویری پیشین خود را با مردم در میان بگذارید.

ولی حق ندارید دیگران را که به "بهشت شما" ایمان ندارند، وحدت شکن و تک رو و رافضی بخواهید. سرنوشت چنین سرنوشت پندارها شایسته سرنوشت رستاخیز و حزب الله است که در عین قدرت، بوجی خود را الو میدهند.

اگر ضرورتی بر "فاق" بعنوان تنها سنگر جنگ با رژیم بهیمی و ضد ملی حاکم، تشخیص داده اید که به درستی تشخیص داده اید - راه منطقی، راه تحمیل عقیده نیست، راه توسل به محوری است که حجتی به کاش و جستجو و همه پرسشی ندارد - از همان گونه است که با طبیعت زندگی سازگار است.

مردم رژیمی را طالبند که عاری از فساد و زورگویی و تبعیض است. مردم نظامی را از خود میداند که حقتان را در هر سر انتخاب "قانونی" محترم میدارد، مردم خواستار رضائی هستند که قانون در آن بنا بر مراتب قدرت، شدت و ضعف نمی پذیرد؛ اگر مالیاتی در کار است، میزان و معیاری نیز در میان است، اگر سازمان امنیت و پلیس و شهربانی و عدلیه ای مطرح است، حد خود را می شناسند و از فلسفه ای و جسودی خود تجاوز نمی کنند و به پیکر خواجگان بر سر بردگان تبدیل نمی شوند، اگر مسوس قدا ره بندی به آب و زمین و ناسوس بینوائی دل بسته است، بیوزهاش را به خاک میمالند، اگر جماعتی در نهایت

متانت و رعایت قانون در کوشه ای به گفتگو و تبادول نظر نشسته اند، با کار و چماق و زنجیر بخاک و خون کشیده نمی شوند.

مردم خواهان نظم هستند که در آن هزینه های عمرانی، به مقیاس مناطق و محلات سوگلی ها و عقده ها و صیغه ها تقسیم نمی شود، مردم از حال و هوای رضیند که در آن، اگر یک روز اردن انس بانوی مقام امنیتی، بی هیچ بوج و تنها محض خوشایند با رباب، جوانی را به گلوله شلول می بندد، آن طرف تر محکمه و قاضی و ضابط مقتدری نشسته است که سرکسار تیرانداز آدمکش را به سزای جتایست تنبیه می کند.

مردم، مطیع و پاسدار نظم هستند که در آن لقب و الگه و شاره ها، جوانان را به جنگ انداختن بر صادات و واردات و مقاطعه های نان دار زمین های زراعی زرخیز و... نمی شود.

مردم شیفته رسمی هستند که بموجب آن از رباب دولت سؤال میکنند، این دهها و دهها میلیون دلار که در بانکهای خارجی خوابانده و این زنجیره ای کاخها و آسمان خراشها و کمپانیهای جورا جور که از کارخانه تا قیاس تا سواحل مدیترانه ردیف کرده اند، پشت به چه دستمزدی، چه خدمتی، چه عطیه ای، چه میراثی، چه گنج شایگان و بساد آورده بسته است؟

مردم و مثلاً اهالی گیلان و مازندران (که تا بیست سال قبل، لاقل از حق بیگ آب تنی در دریای مجاور آلونک خود بهره مند بوده اند)، طرفدار آن حکومتی هستند که بیاید و پیرس و چونند که چه اتفاق می افتد که طرف یکی دوسال سرتا سر ساحل مازندران و گیلان به عسرت کده ها، ویلاها، قمارخانه ها و ملاک نورچشمی ها مبدل میشود و آنها را از همان حق آب تنی نیز محروم میدارد؟

مردم خواهان آن رژیمی هستند که در آن نماینده ای مجلس آنقدر جرعه دارد که گریبان دولت را بچسبند و سؤال کند: وقتی دهات ده فرسنگی یا بیخنت از راه محرومند و هنوز با وسائل نقلیه ای عهدشاه شهید سروکار دارند،

وقتی در کثورتی باید زلزله ای روی دهد تا هلی کوپترهای گشتی در لایبای کوهها و دره ها روستا های نامکشوف را کشف کنند، وقتی میلیونها و میلیونها تن کالاهای وارداتی در اسکله ها بدلیل نبودن وسایل باراندازی و راه و حمل و نقل به خاکروبه مبدل میشود،

وقتی هنوز صدها هزار مردم پایتخت همچنان در گودها و حلبی آبادها مثل کرم لول میخورند،...

با چه مجوز و با چه حسابی در آمد نفتی مملکت چنان سخا و تمنا نه به کیسه "سدار سنگورها" و "حافظ اسداه" و "امام موسی مدرها" و سایرها و سفیدها و زردها سرازیر است؟

مردم هواخواه و در عین حال حافظ رژیم هستند که در آن توی سر حاکمی می کوبند که طرح آب و فاضلاب تهران ۵ میلیون و بیقواره رابه امان خدا گذاشته سر کسبه خود نمائی را به کثکول شهردار و ونیز بسته است که نکند آن "عزیزتاریخ" در زیر آب فنا فی الله شود. مردم، جانبدار و نگاهبان رژیم هستند که در آن، حق آدمیزاد، حق تفکر، حق نقد، حق پرسش بر کرسی نشسته است.

عنوان چنین نظامی "حاکمیت ملت" است که در تجزیه آن به اجزاء، با هیچ مضمون و معنای روبرو نمی شویم که از حوزه درک و درخواست حتی توده های عامی و مکتب ندیده بیرون باشد. یک بار برپا زار بین الحرمین و پینه دوز زنجیرک خانه و کثکسار با با زار چسه ای سوکی شایسته اند "حاکمیت ملی" و "دمکراسی" را برای شما شرح کند، اما به طبیعت آدمیزادش، با مفاهییم آن بیگانه نیست، از این رو "حاکمیت ملی" همان محوری است که با جاذبه ای طبیعی و عمومی خود این استعداد را دارد که از یک طرف، نیروهای فعال ملی را همراه با پشتیبانی قریب به اتفاق مردم جذب و از طرف دیگر ناخالصیها (ما حیسان نسخه های جهان شمول، عناصر وابسته و نان خورهای استبداد) را دفع کند.

وانگهی این اصل را فراموش نیاید که در مقامی از زمان که مسئله ای ملی، مسئله ای استقلال و آزادی و عدالت مطرح است و طبیعتاً تنها نیروی به وسعت نیروی ملت کار ساز است، از گرایش های مسلکی و عقیدتی کاری ساخته نیست و دلیل آن روشن است، در هیچ یک چنان جاذبه ای نیست که "تمام ملت" و یا حتی اکثریت ملت را برانگیزد.

نگاه به تجربیات موفق در جهان، نگاه به حقانیت این نظام است.

بقیه از صفحه ۱

ارکستر و رهبرش

اگر آخوندها صدرا مور شوند و قوا نیس قضا و حدود و سوا حاکم فقهی را جانشین قوانین حقوقی و جزائی دوران مشروطیت کنند مملکت گلستان میشود و کرک و میس برادران در کنار هم خواهند خفت. حال آنکه آن حضرت اما مدوهتصاد درجه خریده و تشخیص داده است بخاطر مصالح حکومت نه فقط احکام ثانویه، بلکه احکام اولیه را هم باید به یکسانی را کسیرد.

چرخ صدوهشتاد درجه ای امام، البته مردم را میبوت کرد و لسی از آن حیرت انگیز تر اینست که "ارکستر" از "رهبر" پیشی گرفته و حضرات کارشناسان مسائل شرعی، اعم از طرفداران فقه سنتی و هواخواهان فقه یویا، اینجا هم در مقام رقابت و همجسمی به مناسبت زعه برخاسته اند تا بگویند این همان است که ما می گفتیم!

بقیه در صفحه ۴

حضرت امام بیوسه در راه سگروهی قرار داشت که عقیده اخیرا تبلیغ و تواء کید میکردند: اصولاً قسمت عمده گرفتاری های حکومت، از روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به اینطرف معلول سماجت حضرت امام در مشروعه خواهد بود که مصر "عقیده داشت باید احکام شرعی مویمو اجرا شود. حضرت امام بود که تشکیل شورای نگهبان را بسا اختیارات نامحدود برای "شی فقیده منتخب مقام رهبری" در قانون اساسی جنانید. حضرت امام بود که سر رشته کارها را از دست سر رشته داران گرفت و بسا متشرعین سیردا همه چیز صورت شرعی پیدا کند. حضرت امام بود که به حذف موسیقی و برقراری سانسور شرعی در تلویزیون و رادیو مطبوعات و تواء سبب نهادهای امر بمعروف و نهی از منکر فرمان داد. حضرت امام بود که اصرار داشت قانون کار اسلامی بر مبنای باب "اجارات" تحریرالوسیله شد و بسا شد. حضرت امام بود که تصور میکرد

بقیه در صفحه ۴

بقیه از صفحه ۳

روزنامه عصر تهران - کیهان - در مقاله کنا به آئینی می نویسد:

"چندین سال جناحی مشخص، با شیوه ها و ترفندهای گوناگون در مقابل دولت، و در واقع نظام اسلامی، صف بندی کرده و با تمسک به ایده و شعار حفظ احکام اسلامی و پاسداری از فقه سنتی و دیگر شعارهای مقدس از این قبیل، چوب لای چرخ دولت و نظام گذاشته، و بطور جدی مانع از تحقق بسیاری از آرمان ها و ایده های اصیل اسلامی و انقلابی شدند و از این رهگذر چه بسیار اصول مقدس و مقبولی را که ذبح کردند یا بزیور سئوال کشیدند و چنانچه تا مقدساتی را که مقدس جلوه دادند... اکنون روزنامه های که خود مبلغ و بلندگو و بعضاً "خط دهنده جناح فوق الذکر بوده و بیشترین نقیص را در جوسازی علیه دولت داشته است، در بر خورد با فتاوی اخیر ما با آنچنان عمل می کنند که گویی این جریده محترم از آغاز انتشار تا کنون تمام هم و غم خود را مصروف تبلیغ و تبیین و تثبیت این نظرات کرده است و آنچه مردم تا بحال شاهد بوده اند که این روزنامه علیه دولت موضع گیری

ارکستر و رهبرش

میکرده، خواب و خیالی بیش نبوده است...!

اشارات کیهان، متوجه روزنامه "رسالت" و مدیر آن حجت الاسلام شیخ احمد آذری قمی نماینده مجلس شورای اسلامی از "قم" است، روزنامه "رسالت" در سرمقاله های بمعنا سبب احکام مونا مه های اخیراً یتالله خمینی نوشته بود:

"حتی قبل از ایجاد نظام مقدس جمهوری اسلامی، اما ما مت در درس های خود که مربوط به حکومت اسلامی است دامنه ولایت فقیه را غیر از ولایت تکوینی، همانند دامنه ولایت امام و بیغم میدانند و می فرمایند اگر فردی که در این دو خط علم و عدل باشد با خاست و تشکیل حکومت داده همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم در امراداره جامعه داشت، دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند!"

سلطان محمود را در حالت گرسنگی خوراک

با دنجان پیش آوردند، خورد و بدلتش نشست و گفت با دنجان خوراک خوبی است، یکی از ندیمان شرح مفصلي در قواييد با دنجان بیان کرد که با دنجان جنین است و چنان، نوبتی دیگر با برای سلطان خوراک با دنجان ترتیب داده بودند، اتفاقاً "محمود پیشا پیش میوه و تنقلات زیادی خورده بود، خوراک با دنجان بدلتش نجسید و بر اثر خوردن با دنجان دچار ثقل معده شد و به بستر افتاد. در آن حال گفت خوراکی مهمل ترا با دنجان نیست، همان ندیم در مفا را با دنجان داستان ها بیان کرد، محمود گفت تو خود چنان حدیثی در قواييد با دنجان می گفتی، اکنون این سخنان چیست؟ ندیم گفت من نوکر توام نه نوکر با دنجان، روزی که تو از با دنجان خوشت بیاید میگویم خوب است، روزی که بدت بیاید بد است!

اشخاصی که بدون فضیلت اخلاقی، بقصد

فرصت طلبی و بهره وری گرد مراجع قدرت حلقه می زنند حال و روزشان همواره همین است، آنها برای خوش آمدن با دنجان چیزی نمی گویند، چیزی میگویند که مخدوم و ارباب را خوش آید و ایسن، بسته به وضع روز و مزاج ارباب فرقی می کند، وطن و دین برای این جماعت معنی واقعی ندارد، وطنشان محدود منافعی است و مذهبشان حفظ ایسن منافعی، روزی که یزید بر مسند قدرت نشسته باشد و نان و آب از راه تقرب به یزید تا مین شود برای یزید مدیحه می - سا زنده هزاران دلیل از قرآن و حدیث می آورند که خلافت حق معاویه بوده است و بعد از آن پدر بزرگوار، هیچکس برای جانشینی وی شایسته تر از فرزند بیرونش یزید نیست، روزی هم که آفتاب بخت امویان غروب کرد و با دبه پرچم علویان و یزید برای حسین بن علی و مظلومیت او روضه میخوانند و یقه می درانند:

زان ساکن کربلا شدستی کا امروز در مقبره یزید حلوائی نیست هیچ تردیدی نیست که همین علماء و فقهاء و خطباء که اکنون سردرکتا بهما فرومی برند و آیه و حدیث و خبر و روایت جست و جومی کنند تا در اثبات حقانیت و مشروعیت "ولایت مطلقه" و اولویت حکومت بر سایر احکام حتی نماز و روزه بخرج بزنند، فردا در صورتی که همین حضرت امام بنا به مصلحتی صفحه را از طرف دیگرش بگذارد، با زبانی اثبات خلاف آنچه امروز میگویند آیه و حدیث و تفسیر و خبر و روایت ردیف خواهند کرد.

درخواست اشتراك

بهای اشتراك: يك ساله ۲۴۰ فرانك فرانسه -
شش ماه ۱۲۰ فرانك فرانسه -
دانشجویان نصف قیمت

اینجانب (نام و نام خانوادگی به فارسی و به حروف لاتین)
نام خانوادگی: Nom
نام: Prénom
آدرس: Adresse:

ما بایم نشریه قیام ایران را به مدت یک سال به مبلغ فرانسه به حساب بانکی نشریه قیام ایران به حساب پستی نشریه قیام ایران ارسال می کردیم. تاریخ: امضا

نماریه حساب پستی: QYAM IRAN
C.C.P No: 2400118/E
PARIS

نماریه حساب بانکی: QYAM IRAN
Crédit du Nord
78, Rue de la Tour
75116 Paris
Compte No: 11624700200

بقیه از صفحه ۱

مبادله انسان و اسلحه

ولی در سال ۱۹۵۳، در لژی برگذاری یکی از کنکرها های حزب سوسیال دمکرات روسیه در لندن، مساله راهزنی برای تهیه پول به نفع حزب، موضوع منا جره های بسیار داغ و طولانی شد، آنان که عقیده داشتند هدف با کیزه و ساثل نا پاک را توجیه نمی کند، خواستار آن گردیدند که این راهزنی ها بی درنگ متوقف گردند. کنکره نیز تصمیمی در قطع این کارها گرفت، ولی این سبب نکردید که راهزنی ها البته بی آن که دیگر موضوع بحثی علمی گردد، ادامه نیابد.

حتی آنان که از این عمل فی نفسه ناپسند دفاع می کردند، به زشتی و نکوهیدگی آن معترف بودند، نیز در آنجا کسی نبود که با فتوائی سر و ته مساله را هم بیاورد و مخالفان را خاموش سازد. لنین هم به خود اجازه چنین کاری نمی داد.

در تاریخ انقلابی های اخیر فقط آیت الله خمینی است که برای هر جناحی سرک برانست ما درمی کند - به شرط آن که به اسلام خدمت کند، و به شرط آن که اسلام نیز اسلامی باشد که به حکومت کنونی حاکم برای آن خدمت کند.

دروازه نامه مذهبی - سیاسی خمینی هیچ عملی که مخالفاً از جهت اخلاقی باشد باشد، وجود ندارد، حال آنکه یک ارزش بزرگ دین در این است که هر سخنی مطلق تکیه دارد و به احکام خود، بسته به شرایط و اوضاع و احوال روز، جنبه نسبی ندی - دهد.

مثلاً اگر در سیاست یا جنگ دروغ گفتن یا خدعه کردن در خور فهم و جا یز باشد،

در دین نمی توان برای آن مجوزی یا برائتی قائل شد، ولی رژیم خمینی کارهایی می کند که نه تنها از جهت دینی محکوم است بلکه در سیاست و جنگ نیز ارزش بسیار کمتری دارد، کروکا نگیری آدم های بی گناه کاری از این دست است.

خمینی، رفسنجانی، میرحسین موسوی و دیگر زمامداران رژیم اسلامی اگر چه همواره کوشیده اند کروکا نگیری را در لبنان - حتی آنجا که برای آدم های بی گناه در میان است - به نوعی توجیه کنند و آن را منسوب به ستم دیدگانی بدانند که از روی استیصال دست به چنان کارهایی می زنند، لیکن دخالت خود را در این کار - چه مستقیم و چه غیر مستقیم - مسدود انکار کرده اند.

ولی کروکا نگیری ها هر چه بیشتر طول کشد و کوشش ها و پژوهش ها در این زمینه هر چه جلوتر رفت، نمایان تر شد که رژیم تهران نیروئی اصلی است که برای کروکا نگیری ها، سبب گذاری ها، آدم کشی ها، سرقت ها، قاچاق مواد مخدر و همه تنبها ریسیای دیگر یک شبکه بزرگ بین المللی بوجود آورده است و رهبری آن را نیز خود در دست دارد.

اگر کمونیست های خدا شناس با سیاست کارهای خدا خلتی ای که انجام می دادند، دست کم این قدر عذاب وجدانی داشتند که در باره سودوزیان آن به بحث بپردازند، آیت الله ها و حجت الاسلام های خدا شناس ایران از بابت فساد که می کنند، هیچ بروای اخلاقی به خود راه نمی دهند، حتی یکی از مردان خدا را نیز که با پای

خود را و طلبانه برای وساطت آمده بود، کروکا نگین گرفتند، برای چه؟ برای آن که بتوانند دولت های غربی را زیر فشار بگذارند تا کاری از جهت سیاسی به زبان آورده نکنند، برای آن که صلاح ها را که جمهوری اسلامی برای جنگ برادر کشی بدان ها نیاز دارد، از رژیم تهران دریغ نکنند.

اگر تا کنون کمترین تردیدی در این باره وجود داشت که سازمان دهنده و برکنار کننده اصلی این تنبها ری ها رژیم جمهوری اسلامی است، گزارشی که در روزنامه "تاسم زمالی" منتشر شده، تمامی این شریدها را زدوده است:

اگر تا کنون رژیم تهران با واسطه - جز ب اللهی های لبنان - جنین تنبها ریها را سازمان می داد، بدنی است که خود بدون واسطه وارد این کار شده است. اگر تا کنون هادری کروکا نگین را تا کنون به عینا مردست نمانده، خود در بیروت سپرده بود، اکنون خود نکا هادری آنها را بر عهده گرفته است.

این تنبها ری سکه های است که روی دیگری دارد، و آن اینکه جمهوری اسلامی برای نجات کنانی که از او به کروکا نگین رفته است اسیر شده اند، هیچ کاری نمی کنند. می - دانند چرا؟ به یک دلیل ساده: زیرا برای کسی که خود هیچ ارزشی قائل نیست، انسان برای جمهوری اسلامی فقط یک وجه معا مله است و طرفه اینکه در این میان جمهوری اسلامی نشان داده است که برای انسان های غربی ارزش بیشتری قائل است تا انسان ایرانی، در دنیای این روزها زمانه مداران تهران با انسان غربی می - توان جنگ افزار خرید و حال آنکه انسان ایرانی فقط بدین کاری آمیخته خوراک این جنگ افزار است.

بقیه از صفحه ۱

نسل تازه‌ای در جستجوی هویت ملی

این بود که اسرائیل خواستار شنا ساسی و امنیتی است که بدست نیاورده و اعراب خواهان سرزمین‌های هستند که از دست داده‌اند.

تا کنون نه تنها خاک عربی در اشغال اسرائیل بود، بلکه شنا ساسی و امنیتی اسرائیل نیز به دولت‌های عربی بستگی داشت، ولی با حوادثی که هفته‌هاست در کرانه غربی، غزه و بیت المقدس می‌گذرد، دیگر شنا ساسی و امنیتی اسرائیل تنها در دست دولت‌های عرب نیست، مردم فلسطین نیز در این باره حرفی برای گفتن دارند. امیدها محاسبه اسرائیل این بود که با کنار آمدن با یکایک دولت‌های عرب درگیر در نزاع، مسأله فلسطین را نیز در این راه حل ادغام کند و این بار را از دوش بر زمین نهد. اسرائیل می‌انگاشت که با رسیدن به راه‌حلی با اردن، دیگر نیازی نخواهد داشت جداگانه با فلسطین یا به ساسی دست یابد. از اینرو زمان مداران اسرائیلی مذاکره بر سر مسأله فلسطین را چون بخش ادغام شده‌ای در مذاکره با اردن درمی‌یافتند.

محاسبه‌ها درست در نیا آمد. راه‌ده مسردم فلسطین تا در محدوده‌ای معین دوباره به هویت تاریخی خود به عنوان یک ملت (و نه گروه‌های آوارهای که در سرزمین‌های عربی پراکنده‌اند) دست یابند، خود را نیرومندتر از آن نشان داده است که اسرائیل - و شاید پاره‌ای دولت‌های عربی - می‌انگاشتند.

در آن روزهای تاریک در ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ فلسطینی‌های بسیار بدین سبب سرزمین نیاکان خود را ترک کردند که نیروهای مسلح اسرائیلی با وحشت پراکنی و ترور هولناک زندگی را در زمان دوم بر آنها دشوار و حتی ناممکن ساختند، برخی نمی‌خواستند در زیر حاکمیت دولتی یهود زندگی کنند، برخی دیگر از خونریزی و جنگ گریختند و هنگامی که جنگ پایان گرفت، دیگر فرصتی برای بازگشت پیدا نکردند، نیز شماری بدین امید سرزمین نیاکان خود را رها ساختند که پس از چند روز - یا حداکثر چند هفته - به همراه ارتش‌های فاتح عرب بازگردند. به همان اندازه که بیخست با زگشت به همراه ارتش‌های عرب کاهش گرفت، به همان اندازه که فلسطینی‌ها بیشتر در پارتی‌ها دولت‌ها منافع و مصالح خود را بر آن‌ها ترجیح می‌دهند، تلاش

بقیه از صفحه ۱

شورای نهضت مقاومت ملی ایران

در پایان، نظریه‌ای که دوره دوساله شورای نهضت مقاومت ملی ایران، به پایان رسیده است، موضوع مطرح شد و پس از بحث و گفتگو در این باب، شورا به اکثریت آراء، به رئیس شورا "ما" موریت داد که بر طبق مفاد اساسنامه، نسبت به تشکیل شورای جدید اقدامات لازم را بعمل آورد.

جلسه در ساعت ۱۹ پایان یافت.

گرفت و در جامه‌های گوناگون عربی ادغامشان کرد. امروز کسی بیشتر از آن‌ها شایسته داشتن یک کانون ملی نیست.

یک تاریخچه

۱۸۹۷ - سرکازن کنکره "سال نه انگار" تشوهر متصل و تصمیم به تشکیل کشور یهود در فلسطین، و آغاز مهاجرت تدریجی.

۱۹۱۷ - انتشار "وعدیه لافور" (Balfour Declaration)

از سوی وزارت خارجه انگلیس که ایجاب کرد "کانون ملی یهود" را در فلسطین وعده می‌داد (با لافور و زیر خا رجه، وقت انگلیس بود) نوامبر ۱۹۴۷ - سازمان ملل متحد تصمیم گرفت فلسطین به دو بخش عربی و اسرائیلی تقسیم کرد.

دسامبر ۱۹۴۷ - سران کشورهای عربی در کنفرانسی در قاهره این تصمیم را زمان ملل را رد کردند.

۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ - نخستین درگیری‌های مسلحانه

مه ۱۹۴۸ - تأسیس کشور اسرائیل

۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ - نخستین جنگ اعراب و اسرائیل

۱۹۵۶ - دومین جنگ اعراب و اسرائیل

۱۹۶۴ - تأسیس سازمان آزادی بخش فلسطین

۱۹۶۷ - سومین جنگ اعراب و اسرائیل

۱۹۷۳ - چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل

۱۹۷۴ - سازمان آزادی بخش فلسطین از طرف سازمان ملل متحد رسمیت شناخته می‌شود.

۱۹۷۶ - سازمان آزادی بخش فلسطین به عنوان یک نهاد نیمه‌مستقل، قانونی مسردم فلسطین به اتحادیه عرب پذیرفته می‌شود.

نوامبر ۱۹۷۷ - سفر تاریخی انور السادات به اورشلیم

سپتامبر ۱۹۷۸ - عقد موافقتنامه کمپ دیوید بین مصر و اسرائیل و ضمانت آمریکا به عنوان واسطه این موافقتنامه

مارس ۱۹۷۹ - عقد قرارداد صلح بین مصر و اسرائیل در واشینگتن - کشورهای عربی با مصطفی را بطلان کرده و مصر را از اتحادیه عرب بیرون شد.

ژوئن ۱۹۸۲ - حمله نظامی اسرائیل به لبنان

نوامبر ۱۹۸۷ - سرکازن کنفرانس فوق العاده سران عرب در عمان و گشودن راه برای بازگشت مصر به اتحادیه عرب - کشورهای عربی بتدریج روابط با مصر را از سر گرفتند.

دسامبر ۸۷ - ژانویه ۸۸ - آغاز زدگی‌ها در کرانه غربی، نوامبر غزه و بیت المقدس

و پشتیبانی آن جناب را از نزدیکان و قفسه ملت ما برای پایان دادن به اشغال فلسطین و نیل به حقوق ملی غیر قابل انکار خود که در برده رده حق با زگشت به میهن، حق خودمختاری و حق تأسیس کشور مستقل فلسطین است، فوق العاده ستایش می‌کنم و برای شما آرزوی سلامت، خوشبختی و پیروزی دارم.

یا سرعرفات - رئیس هیئت اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین و فرمانده کل نیروهای انقلاب فلسطین

یا سرعرفات به

تکراف دکتر شاپور بختیار

جناب آقای شاپور بختیار، بیایم حمایت جنابعالی را از زبرد ملت ما در خاک اشغال شده فلسطین، در بیافت داشتم.

از جنابعالی به خاطر ایثار زهدمردی با ملت فلسطین که دستخوش اعمال وحشیانه اسرائیل قرار گرفته، سپاسگزار می‌کنم

بقیه از صفحه ۱

عقبات‌های چند قرنی

و دستی دیگر بر شاه ما رکس، آن دورا به آرا مش دعوت کرده می‌گوید: در مقایسه با آنچه خمینی بردستورها و حکام من روا داشته، آنچه برتعالیم شما رفته است، چیز اندکی است.

راستی اگر پیا مبر سرا ز خاک برمی‌داشت و در جماران بر آیت الله خمینی ظاهر می‌شد، برای چه می‌گذشت؟ برای همان می‌گذشت که در زمان معروف "سرا دران" که را ما زوف "بر مسیح گذشت هنگامی که ظاهر شد تا به تورکماذا، مفتش سرزگ کلیسا، اعتراض کند چرا به نام خدا و کلیسا این همه ستم بر بندگان خدا و پیروان کلیسا روا می‌دارد.

می‌دانید مفتش بزرگ به مسیح چه گفت؟ عذر نخواست؛ از خجالت سر به زیر نیفتاد، بهانه‌ها آورد، وعده جبران خطاهای خود را نداد، بلکه چشم در چشم مسیح دوخت و به او گفت: به همان جای اولت برگرد، وگرنه دستور خواهد داد تا سورا نیزمانند همه آن کسانی که اقتدار و اختیار مطلق کلیسا را مورد انتقاد قرار می‌دهند، به سزای اعمال نامستندیده ت برسانند.

گفت درست است که ما اینک داریم به نام تو و در دفاع ازتعالیم تو حکومت می‌کنیم، لیکن حکومت مصلحتی دارد که نمی‌تواند به خاطر پاره‌ای دستورها یا توازن آنها گذشت، مصلحت حکومت کلیسا بالاتر از آموزه‌های دینی است که روزی کلیسا به خاطر ترویج آنها بنا شده، و اکنون کلیسا خودداری مصلحت‌ها شده است که بسا مهم‌تر و بالاتر از آن تعالیم است.

وی به مسیح گفت به جای اولیهات برگرد، وگرنه بلائی بر روزگار تو خواهد آمد و در کجای تو و فدا رترین پیروانت نیز نتوانند تورا بجا آورند. تورا به دگانه تفتیش عقاید خواهیم خواند و در آنجا اعتراف خواهی کرد که دروغگوئی بیش نیستی و برای لطمه زدن به تعالیم مسیح دعوی مسیحیت کرده‌ای. بدان که ما حکومت کنندگان کلیسا امروز مصلحت دین تورا به تراز خودت تشخیص می‌دهیم.

ومی‌پندارید اگر براساسی حضرت محمد بر خمینی ظاهر می‌شد و به خاطر بدعت‌ها می‌بیاپی که وی در دین آورده است، او را مورد با زخواست قرار می‌داد، پاسخ‌هایی جز آن می‌شنید که مسیح از تورکماذا مفتش بزرگ شنید؟

خمینی به پیا میرا سلام می‌گفت از تعالیم تو در جهان قرنهاست اثری برجسای نمانده است، در همه جای جهان سلاطین گوش به فرمان امپریالیسم و صهیونیسم سرنوشته مسلمانان را بدست گرفته‌اند و تا ز به بقدرت رسیدن من در ایران، جهان نیا دریا فتها ندکه سلامی نیسز وجود دارد، البته تعجب پیا مبر سر از بدعت‌های خمینی چندان بزرگ بود که از شنیدن واژه‌های ناآشنای صهیونیسم و امپریالیسم تعجب زیاد نمی‌کرد.

خمینی می‌گفت: نگاه کن و ببین آنچه من برای دفاع از قوانین شرع بقیه در صفحه ۱۱

فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

لسان الغیب شیراز صدر نشین دیوان غزل (۹)

از میان بیت‌ها بی که به عنوان نشانه ایجا زتقلیل کردیم، در دو بیت به شاه ترکان اشاره شده است: شاه ترکان چو بسندید و به جا هم انداخت دستگیرا نشود لطف تهمتن چه کنم

و نیز: شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلمه خون سیا ووشش بیاد با این که افراسیاب و اقوام تورانی ترک نیستند و شاخه‌ای از اقوام هندواروپایی به شمار می آید، به دلایلی که جای بحث آن در این جا نیست در شاه نامه حکیم طوسی، و به تتبع او در سایر آثار ادبی، ترک خواننده شده اند و امروز در ادب فارسی نامورترین "شاه ترکان" افراسیاب است و با برزبان را ندان این ترکیب، بدون قریبه‌های دیگر، ذهن ایرانیان متوجه افراسیاب میشود. ما هم اشاره کردیم که در بیت نخست به داستان بیژن و منیژه و در بیت دوم به داستان غما نگیزسیاوش اشاره رفت است. اما این تمام مطلب نیست که در این دو بیت مندرج است: شاه شجاع از جانب مادر فرزند زنی ترک بود و قیافه او به ترکان (= ترکمنان و مغولان) شباهت داشت: چهره مدور و مسطح و چشم‌ها تنگ و بزرگوار از زیبایی ترکان. به همین سبب بسیاری بسیار محتمل است که ترکیب شاه ترکان در این دو بیت، علاوه بر معنی ظاهر آن، که افراسیاب است، تعریض و کنایه‌ای نیز نسبت به شاه شجاع داشته باشد. اما با زکار به همین جا نیز پایان نمی یابد. در بیت نخست خواجه به داستان بیژن و منیژه اشاره کرده است و می دانیم که منیژه بر بیژن مهر آورد و او را به وسیله بیسوس دارو بیخود ساخت و به خاک توران به قصر خود برد آن جا به هوش آورد. بیژن از این ماجرا نگران شد اما به معشوق چیزی نمی توانست گفت، ناگزیر با او به عشرت نشست و خبر این ماجرا از شومی وجود خیرچینان بگریخت و فراسیاب رسید و بیژن را بگریختند و در جاه زندانی کردند و منیژه را نیز ز قصرش بی براندند. سپس رستم در لباس با زرگانان به توران آمد و بیژن را از جاه برهانید. البته داستان بسیار مفصل تر از این است و شاخ و برگ‌های بسیار دارد اما آنچه ما از آن داستان برای درک بیست خواجه نیا زدا ریم همین قدر است که گفته شد. اگر این اطلاعات را با این نکته که مردی به نام قطب الدین تهمتن، دانش دوست و ادب پرور و مهربان، فرمان روی هرمز و جزایر خلیج فارس بوده و همزمان کسی است که خواجه در بیستی دیگر او را "پادشاه بحر" می خواند و آن بیت را نیز پیش از این نقل کرده ایم، آن گاه شاعر معنایی گام "تازه" به معنی ظاهر - به خود می گیرد و آن این است که چون شاه شجاع به من بی لطفی کرد و مرا از نظر انداخت، اگر لطف تهمتن (قطب الدین تهمتن) دست گیر نشود چه چاره می توانم ساخت؟ و درج این همه معانی و نکته‌های گوناگون باریک ترازی موی و رعایت تناسبات و معنای و معنوی و تاریخی و داستانی و تلفیق آن‌ها با یکدیگر کار ذهنی تواننا و برخوردار از زینوع است و حاصل آن به عجا زبشتتر می ماند تا به کرامات و خوارق عادات.

بیت دیگر نیز در ظاهر اشاره است به داستان غما نگیز سیاوش که بر اثر شخم چینی بدگویان بی هیچ جریمه‌ای خوش به تیغ قهر افراسیاب ریخته شد و در باب جوشیدن خون وی و انتقام این قتل داستان‌ها پیدا ختاند و در هر حال و با لفظ و مظلمه آن برگردن افراسیاب بماند اما با علاوه بر این، شاه ترکان، مانند بیت قبلی، اشاره به شاه شجاع دارد و تراژدی سیاوش کنایه‌ای است از بی گناهی که مدتی در زندان وی بسربرد. این زندانی بی گناه، خواجه جلال الدین توران شاه است که در کنار وزارت شاه شجاع در کمال اخلاص و یکدلی و کفایت خدمت کرد، و روزی بداندیشان مکتوبی از زبان وی جعل کرده برای خصم شاه شجاع فرستادند و ترتیبی دادند که قائم‌در راه دستگیر شود و "آقرار" کند که این شاه را توران شاه برانداخت. اما شاه شجاع کسی نبود که به بدین آسانی فریب بخورد، در پی کشف ماجرا برآمد و سیدی زرق پیشه و ریاکار را که مرید جعل نام داده بود بشناخت. کاتب شاه منیژه میزور بود آن آقرار کرد و توران شاه با عزو افتخار از زندان برآمد و بدخواه او به عقوبت رسید. خواجه به این نکته، اخیر نیز در غزل دیگر - سخت زیبا - اشاره می کند که مطلع آن این است:

رونق عهدش با است دگرستان را می رسد مژده گل بلبل خوش الحان را در این غزل آزادی جلال الدین توران شاه و تکیه زدن وی بر مستعد ارت را چنین مژده می دهد:

ماه کنعانی من مستمصر آن توشد وقت آن است که بدرود کنی زندان را و لازم به یاد آوری نیست که در این بیت نیز اشارتی لطیف به قصه حضرت یوسف رفته است. اما خواجه به همان شیوه غیر مستقیم خویش - که از آن سخن خواهیم گفت - به حریفان و خصمان توران شاه می تازد:

ترسم آن قوم که بر در کشان می خندند در سر کار خرابات کنند ایمان را یا مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را ...

حافظ می خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویرم کن چون دگران قرآن را در بیت دوم: "یا مردان خدا ... با زغلاوه بر ظاهری صریح و روشن و معنی آشکار آن به یک جا دشه کوچک که در

جریان طوفان نوح اتفاق افتاده و در بعضی تفسیرهای مفصل یا شده است اشاره دارد و آن یک نوح به امر خدای پیش از سوار شدن به کشتی و آغاز شدن طوفان مشتکی خاک از زمین برداشت و چون خدای خواست تا طوفان منقطع شود آب‌ها در زمین فرو نشیند، نوح را بفرمود تا آن مشت خاک را به آب انداخت و طوفان ساکن شد.

ملاحظه این گونه نکات و ریزه کاری‌ها که را اندیشه‌های است به پنهان وری اندیشه، حافظ و بعید است که تا کنون کسی از این همه خوانندگان این دیوان عزیز آسانی، به تمام چرب دستی‌های هنری وی راه برده باشد:

در ره عشق شد کس بی‌یقین محرم راز هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد برای این که این بخش از گفتگویی با آن آید و با سیر مطلبی دیگر رویم غزلی را یاد می کنیم که با زبانه هر غزل عاشقانه است و بعید نیست که جمعی ساده دلان آن را به عنوان "بدا موزی" حافظ و همجنس با وی او "عشق به جنس مذکر" علم کرده و بدوی را می نیز گفته باشند.

غزلی است به نسبت دراز (۱۲ بیت)، به احتمال بسیار قوی خطاب به شاه شجاع، و نکته مهم در آن این است که خوانندگان ملاحظه کنند که در این چه قدرت و تسلط شعر ستایش آمیز و نیز گفتگوهای مربوط به روابط شخصی خود با شاه را در صورت غزلی عاشقانه و بسیار لطیف فراموش کرده است:

بستی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد بهار عارض خطنی به خون ارغوان دارد غبار رخ بپوشا نید خورشید رخسار ببقای جاودان نشد که حسن جاودان دارد جوعا شق می شدم گفتم که بدم گوهر مقصود نداستم که این دریا، چه موج خون فشان دارد ز چشمت جان نشاید بردگر هر سو که می بینم کمین از گوشه‌ای کردست و تیر اندر کمان دارد ز سرو قد دل جویت مکن محروم چشم را بدین سر چشمه شمشان که خوش آبی روان دارد به فتراک اره می بندی خدا راز و صد مکن که آفت‌هاست در تافت خیر و طالب رازبان دارد جودا م طره افشا نند ز گرد خا طرعشق

به غما ز صبا گوید که از زمان نهان دارد جود رویت بخندد گل مشور دامن ای بلبل که بر گل اعتمادی نیست و رحمن جهان دارد ز خوف هجرای یمن کن، اگر امیر آن داری بیفشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل شوکت پرس که از چشمید و کی خسرو فراوان داستان دارد خدا را در من بستان از آوازی شنعه مجلسی که می با دیگری خورد دست و سیر من گران دارد چه عذری بخت خود گویم که آن عیار ر شهربا شوب به تلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

این گفتگورا به همین جا پایان می بخشم اگر چه دهها غزل از این گونه در دیوان خواجه می توان یافت و مشتاقان را به دیوان عزیز وی حواله می دهیم که به دنبال این کار بر آید و آنچه در نظر می آید در این دیوان یا جایی دیگر پیدا شده است و با مراجعه تاریخی تطبیق کنند (از این گونه مراجع نیز سخن خواهیم گفت). البته ممکن است در ضمن گفتگو با صبا حشی دیگر، با زانام ممدوحی، یا مردی از معاصران خواجه در میان آید اما در آن حال مطلب جنبه معترضه دارد و مربوط به بحث اصلی نیست.

یکی دیگر از روش‌های بسیار دل نشین و هنرمندانه بیان خواجه، که در حقیقت از شگردهای خاص او در سخنوری و یکی از مویجات مهم مقبول افتادن سخن او در خاطر خاص و عام است، در پرده و غیر مستقیم سخن گفتن است. خواجه به درمی گوید تا دیوار گوش کند و در این زمینه هیچ دیواری را از دیوار خویش کوتاه تر نمی یابد. سریش هایش همیشه با نیشخندی شفقانه همراه است و جز در موارد نادری که بر اثر بی‌میزی و زبانه‌روی ظاهرفروشان به جان آمده باشد (مانند غزل معروف: و اعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند ...) هیچ وقت از حد ظرافت و در پرده سخن گفتن قدم بیرون نمی گذارد. اغلب طرف خطاب خود است. در این صورت، چون کسی مدعی نیست که مورد اهاننت قرار گرفته است سخن قدری گزنده تر و سخت تری می شود:

حافظ به خود (= به اراده خود) نپوشید این خرقه می آلود ای شیخ پاک دامن معذور را رسا را حافظ مرید جامی است ای صبا برو و زبند بندگی برسان شیخ جام را

گرچه بدنامی است نزد عاقلان ما نمی خواهیم ننگ و نام را با ده درده جدا زاین باد غرور خاک بر سر نفسی تا فرجام را

هرم را ز دل شیدی خیسود کس نمی بینم ز خاص و عام را ما در پیاله عکس رخ یا ر دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما ترسم که صرفه‌ای نبرد روز با زخواست نان حلال شیخ ز آب جیرام ما

در این غزل از روش‌های بسیار دل نشین و هنرمندانه بیان خواجه، که در حقیقت از شگردهای خاص او در سخنوری و یکی از مویجات مهم مقبول افتادن سخن او در خاطر خاص و عام است، در پرده و غیر مستقیم سخن گفتن است. خواجه به درمی گوید تا دیوار گوش کند و در این زمینه هیچ دیواری را از دیوار خویش کوتاه تر نمی یابد. سریش هایش همیشه با نیشخندی شفقانه همراه است و جز در موارد نادری که بر اثر بی‌میزی و زبانه‌روی ظاهرفروشان به جان آمده باشد (مانند غزل معروف: و اعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند ...) هیچ وقت از حد ظرافت و در پرده سخن گفتن قدم بیرون نمی گذارد. اغلب طرف خطاب خود است. در این صورت، چون کسی مدعی نیست که مورد اهاننت قرار گرفته است سخن قدری گزنده تر و سخت تری می شود:

حافظ به خود (= به اراده خود) نپوشید این خرقه می آلود ای شیخ پاک دامن معذور را رسا را حافظ مرید جامی است ای صبا برو و زبند بندگی برسان شیخ جام را

گرچه بدنامی است نزد عاقلان ما نمی خواهیم ننگ و نام را با ده درده جدا زاین باد غرور خاک بر سر نفسی تا فرجام را

هرم را ز دل شیدی خیسود کس نمی بینم ز خاص و عام را ما در پیاله عکس رخ یا ر دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما ترسم که صرفه‌ای نبرد روز با زخواست نان حلال شیخ ز آب جیرام ما

در این غزل از روش‌های بسیار دل نشین و هنرمندانه بیان خواجه، که در حقیقت از شگردهای خاص او در سخنوری و یکی از مویجات مهم مقبول افتادن سخن او در خاطر خاص و عام است، در پرده و غیر مستقیم سخن گفتن است. خواجه به درمی گوید تا دیوار گوش کند و در این زمینه هیچ دیواری را از دیوار خویش کوتاه تر نمی یابد. سریش هایش همیشه با نیشخندی شفقانه همراه است و جز در موارد نادری که بر اثر بی‌میزی و زبانه‌روی ظاهرفروشان به جان آمده باشد (مانند غزل معروف: و اعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند ...) هیچ وقت از حد ظرافت و در پرده سخن گفتن قدم بیرون نمی گذارد. اغلب طرف خطاب خود است. در این صورت، چون کسی مدعی نیست که مورد اهاننت قرار گرفته است سخن قدری گزنده تر و سخت تری می شود:

حافظ به خود (= به اراده خود) نپوشید این خرقه می آلود ای شیخ پاک دامن معذور را رسا را حافظ مرید جامی است ای صبا برو و زبند بندگی برسان شیخ جام را

گرچه بدنامی است نزد عاقلان ما نمی خواهیم ننگ و نام را با ده درده جدا زاین باد غرور خاک بر سر نفسی تا فرجام را

من از زور می و مطرب ندیدی زین بیش هوای مغ جیگا نم در این آن (می و مطرب) انداخت کنون به آب می لعل خرقه می شویم نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد خانه عقل مرا آتش خم خانه بسوخت چون پیاله دلم ز توبه که کردم بشکست همچو لاله جگر می می و بیمانه بسوخت

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجا حتی چه طرفه اش بشکست بیا ریاده که در باره رگسا استغنا چه با سبان و چه سلطان، چه هوشیار و چه مست

مطلب طاعت و بیمان و صلاح از من مست که به پیمان نه کشی شهره شدم روزا لست من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر ز دم یک سره بر هر چه که هست

ملاطمم به خرابی مکن، که مرشد عشق حوالتم به خرابات کرد روز نخست و این از مواردی است که جمله حافظ مستقیم و بی لاف است:

توبه زهد فروشان گران جان بگذشت وقت رندی و طرب کردن رندان برجاست چه ملامت بود آن را که چنین با ده خورد؟ این چه عیب است بدین بی خودی، وین چه خطاست با ده نوشی که در او روی وریایی نبود بهتر از زهد فروشی که در او روی وریاست

مانه مردان ریا بیم و حریفان نفاق وان که عالم تراست بدین حال گواست فرضی (عواجب) آیزدی گزاریم و به کس بد نکنیم و آنچه گویند روانیست نگوییم رواست چه شود گمن و تو چون بد با ده خوریم با ده زخون زرا ناست، نه زخون شماست

پیش از واپسین بیت، خواجه حدیثی نقل می کند: و آنسانیت و اخلاق را بر نامه خود قرا می دهد: آنچه خدا واجب کرده است انجام می دهیم، به کسی بد نمی کنیم و نارواها را روا نمی پنداریم. آخرین بیت رباعی معروف خیا مرابیه می آید و در گوئی از آن‌ها میا گفته است:

ای مفتی شهر از تو بر کار تریم با این همه مستی از توهنیا تریم تو خون کسان خوری و ما خون زرا ن انصاف بسده کدام خون خوار تریم

من نخواهم کرد ترک لعل یا روجا می زاهدان معذور را ریدم، که اینم مذهب است در کنج دماغ مطلب جای نصیحت کاین گوشه پرا ز زمزمه جنگ و ربا باست

حافظ چه شد ارقا و رندان و نظریار بس طور عجب لازم ایام شایب است نیز غزلی است که حافظ در آن از بی رحمی ها و خشک مقدسی های مبارزالدین محمد مظفری شکوه می کند و او را - بر طبق معمول - محتسب می نامد، و در عین حال به طریقی لطیف و نامحسوس بدو هشدار می دهد که این سپهر بلند به کسری و پرویزا مان نداده است تا به نایب الحکومه شیراز چه رسد، برای ما آوردن تمام این غنسل عبرت انگیز مقدور نیست. دوسه بیتی از آن را نقل و دوستان را به مطالعه دقیق آن دعوت می کنیم:

اگر چه با ده فرح بخش و با دکل بیزاست به با ننگ جنگ مخور می، که محتسب تیزاست صراحی و حریفی گرت به جنگ افتد به عقل نوش، که ایام فتنه انگیز است ...

ز رنگ با ده بشویم خرقه ها در اشک که موسم ورع و روزگار پر هیزاست سپهر بر شده پرویزی (غریالی) است خون آفشان که ریزه اش سر کسری و تاج پرویزاست ...

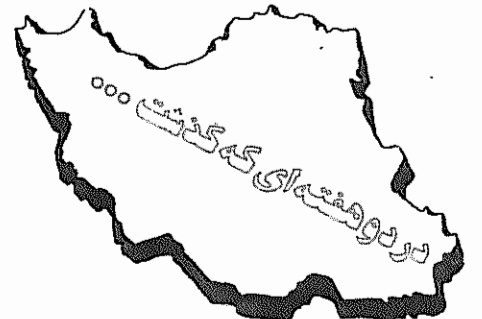
فقیر مدرسه‌ای مست بود فتوی داد که می حرام، ولی به زمال اوقاف است در باب تحلیل این بیت و نشان دادن زیبایی‌ها و تناسبات آن، با بد چند صفحه را میا کرد و اکنون مجال آن نیست!

حدیث حافظ و ساغر که می زند بنهان چه جای محتسب و شهنه، با دشه دانست

آن شد (= گذشت) اکنون که زافوس (= مسخره) عوام اندیشم محتسب نیز در این عیش نهانی دانست

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تودر طریق ادب کوش و گوگناه من است مفهوم این بیت بسیار نزدیک است به مفهوم بیت معروفی که بحث بسیار نیز بر آن نگاشته و به گمان بنده هیچ جای بحثی در آن نیست و معنی آن "گاملا" روشن است:

آن شد (= گذشت) اکنون که زافوس (= مسخره) عوام اندیشم محتسب نیز در این عیش نهانی دانست



یکشنبه ۲۷ دی

مهدی حکیم، برادر بزرگ محمدباقر حکیم، رئیس مجلس اعلی انقلاب اسلامی عراق و یکی از سران شیعی مخالف حکومت بغداد دو هوادار جمهوری اسلامی در هیلتون خارطوم به ضرب گلوله به قتل رسید. ضارب و همدستانش پس از بقتل رسانیدن مهدی حکیم و مجروح کردن برادرزاده اش، با یک اتوموبیل شماره دبلیو تی یک از محل گریختند. مهدی حکیم دارای دو گدزنامه از انگلستان و امارات متحده عربی بود.

به گزارش را دیوتهران، نیروهای جمهوری اسلامی دوشنبه شب مرحله سوم عملیات بیت المقدس ۲ را در منطقه "ماثوث" واقع در کردستان عراق آغاز کردند و ۱۵ کیلومتر دیگر از خاک استان سلیمانیه را اشغال کردند که براساس گفته‌های جمهوری اسلامی مجموعاً رضی اشغالی را از آغاز عملیات بیت المقدس به ۲۵ کیلومتر میرسانند.

عراق ادعای تهران را تکذیب کرد و اعلام داشت که عملیات جمهوری اسلامی در منطقه ماثوث یکشنبه شب به پایان رسیده و نیروهای عراقی حملات جمهوری اسلامی را چهارشنبه ۵ دی

عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور ظهر امروز تا سیست نفتی جزیره لوان را بمباران کردند.

۱۲ ایرانی که جزو سرنشینان یک هواپیمای روسی آتروفلوت، پرواز مسکوب ها و آنجا بودند با استفاده از توقف فنی هواپیما در فرودگاه هاننون ایرلند از دولت ایرلند تقاضای پناهندگی سیاسی کردند.

پنجشنبه ۱ بهمن به گزارش را دیوتهران، بیش از دو بیست و هشتاد قطعه شیء عتیقه و تاریخی که قدمت

بعضی از آنها به سه هزار سال پیش میرسد در منطقه کرمانشا کشف گردید.

جمعه ۲ بهمن به گزارش منابع کشتیرانی خلیج فارس، سحرگاه ۱۱ روزیک نفتکش ۱۱ هزار تنی، نیروی به نام "هاوپیل" که به سوی دویبی حرکت می کرد در جنوب خلیج فارس مورد حمله قایق های تندرو جمهوری اسلامی قرار گرفت. قایق های جمهوری اسلامی کمترین خسارت ۴ ساعت بعدیک نفتکش با نام "تویا ز" را نیز مورد حمله قرار دادند.

سیدعلی خامنه ای در مراسم نماز جمعه دانشگاه تهران، با ترسیم دورنمای یک حکومت مطلقه فردی گفت ولایت فقیه اساسی ترین امر رویا به حکومت اسلامی است. وی افزود: آن چیزی که در حوزه اختیار رده استگا های قانون گذاری، اجرائی و قضائی است بخاطر ارتباط و تکامل به ولی فقیه است و الا بخودی خود حتی مجلس قانون گذاری حق قانون گذاری ندارد. نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان طی بیانیهای که اخیراً منتشر کرده است فتوای آیت الله خمینی را مقدمه ای برای برقراری یک دیکتاتور کمال در ایران دانسته است.

ادوار بالادور وزیر اقتصاد و دارائی فرانسه در آغاز دیدارها کسی از کشورهای عربی و اردن عربستان سعودی شد و با ملک فهد دیدار کرد. وی سپس از بوظی، دویبی، کویت و اردن نیز دیدار خواهد کرد.

یک سخنگوی نظامی عراق اعلام کرد که یک هلیکوپتر نظامی عراقی حامل ژنرال عبدا العزیز برای هیمل الحدیثی فرامانده سیه پنجم عراق و چند نفر را در دیکر بعد از ظهر امروز در کردستان عراق سقوط کرد و سرنشینان آن به قتل رسیدند. سخنگوی عراقی ادعای جمهوری اسلامی را مبنی بر این که هلیکوپتر مذکور با آتش دفاع فدوهای سیه پاسداران سرنگون شده است تکذیب کرد و اظهار داشت این هلیکوپتر در فاصله چند صد کیلومتری از مرز ایران سقوط کرده است.

بالا دور در دیدار با رهبران سعودی به آنها اطمینان داد که تلاش های عادی سازی روابط با تهران به هیچ روی سیاست دوستی و همکاری با کشورهای عرب را مورد تردید قرار نمی دهد و از پیش در یاتی فرانسه را در خلیج فارس تغییر نخواهد داد.

دوشنبه ۵ بهمن

حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر، امروز از زمسلسله دیدارها با از چند کشور اروپائی و ایالات متحده گردید. در صدر مذاکرات حسنی مبارک، مسئله جنگ جمهوری اسلامی و عراق، بحران خلیج فارس و مناقشه اعراب و اسرائیل قرار خواهد داشت.

ملک فهد پادشاه عربستان سعودی از شورای امنیت درخواست کرد با فشار وارد آوردن به جمهوری اسلامی این رژیم را وادار سازد به جنگ با عراق یا با ندهد. در این میان کانادا نیز اعلام داشت که از قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت جانبداری میکند و خواهان اجرای فوری آتش بس در جنگ جمهوری اسلامی و عراق است. واشینگتن تا میزبانه نقل از یک مقام وزارت خارجه آمریکا نوشت چین و کره شمالی ۶ تا ۷ درصد دنیا زمینهای جنگی جمهوری اسلامی را تا مین میکنند. حدود ۲۰ درصد دیگر از زمینهای تسلیحاتی جمهوری اسلامی از کشورهای بلوک شرق ۲۰ درصد بقیه از کشورهای غیر کمونیستی مانند برزیل و سوئیس تا مین میشود.

شنبه ۶ بهمن

به گزارش خبرگزاری فرانسه "پیتسبرگ" و "مدرسه" مدیر سابق یک مؤسسه اسلحه سازی عظیم اتریشی که متهم اصلی پرونده فروش غیرقانونی اسلحه به جمهوری اسلامی است و از پانزده سال گذشته در زندان بصری برده در یک برنامهریزی میباشند. اعتراف کرد که بطور مخفیانه ۳۵۰ میلیون دلار اسلحه به جمهوری اسلامی فروخته است.

همزمان با ادامه محاکمه عباس حماده ترورست لبنانی وابسته به جمهوری اسلامی در شهر دوسلدورف، یک آلمانی دیگری با نام "رالف زودولف" در لبنان ربوده شد. بدنبال آن "هانس دیتریش گنشر" وزیر خارجه آلمان در فرودگاه فرانکفورت با علی اکبر ولایتی دیدار و گفتگو کرد. ولایتی به گنشر اطمینان داد که جمهوری اسلامی تمام تلاش خود را برای آزادی گروگانهای آلمانی بکار خواهد برد.

آخوندزاده که رده رژیم تهران در لندن اظهار داشت چنانچه دولت انگلستان و کلیسای این کشور به آزادی چهار گروگان جمهوری اسلامی در لبنان باری دهد، جمهوری اسلامی نیز برای آزادی دو گروگان انگلیسی از جمله تری ویت کوش خواهد کرد.

دوشنبه ۵ بهمن

آخوندزاده همچنین اعلام کرد که بعد از ۸ سال دادرسی، سرانجام دادگاه عالی لندن با صدور رأی به نفع رژیم تهران اجازه داد که جمهوری اسلامی دورولزرویس ضد گلوله متعلق به شاه فقید را تصاحب کند. ارزش این دو اتوموبیل در حدود ۵۵ میلیون فرانک است.

پنجشنبه ۸ بهمن

وزیر خارجه عربستان سعودی، با پیامی از سوی ملک فهد برای گورباچف، وارد مسکو شد. وی بنا متما می کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، خواستار اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت شد.

فرماندهی نظامی سوریه در بیروت به ربایندگان "رالف رودولف" برای اظهار کرد که وی را رها سازند.

جمعه ۹ بهمن علی اکبر ولایتی که از زمیندار می کند در این شهر اعلام کرد که جمهوری اسلامی بنا پیشنها دشوری را بربر تشکیل یک ناوگان بین المللی با پرچم سازمان ملل متحده به منظور تضمین آزادی کشتیرانی در خلیج فارس مخالفاست.

شیخ محمد حسین فضل الله یکی از رهبران حزب الله لبنان، در خطبه پیش از نماز جمعه دانشگاه تهران به استکبار جهانی هشدار داد و توطئه علیه جمهوری اسلامی خودداری کند و الا توسل به هر وسیله ای برای دفاع از رژیم تهران مجاز و حلال اعلام خواهد شد.

یک هیئت جمهوری اسلامی به سرپرستی کمال خرازی سرپرست ستاد تبلیغات جنگ و اردبیروت شد.

به گزارش منابع مستقل دریایی، یک کشتی که روز چهارشنبه گذشته به نجات نفتکش قبرسی "اورال کیپ" می شتافت مورد حمله هواپیماهای عراقی قرار گرفت و دو تن از سرنشینان آن کشته شدند.

شنبه ۱۰ بهمن ها هاشمی رفسنجانی ضمن دیدار با سفیر شوروی در تهران اعلام کرد که رژیم تهران آماده است به شوروی کمک کند تا نیروهای خود را از افغانستان خارج کند مشروط بر این که افغانستان بعداً "تحت نفوذ آمریکا قرار نگیرد. از سوی دیگر سفیر شوروی از رفسنجانی خواست قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیرد.

دلق و سجادده حافظ ببرداده فروش
گرشرا با زکف آن ساقی مهوش باشد
زخانه به می خانه می رود حافظ
مگر زمستی زهرا به هوش آمد
زاهدان رندی حافظ نکند فهم چشد
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
می ده که شیخ و حافظ مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویری کنند
جناب (= آستانه) عشق بلند است همتی حافظ
که عاشقان ره بی همتان به خود نهند
حافظ این خره که داری تو، بیخی فردا
که چه زتا رزیرش به جفا بگشایند
قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد
که معامل به همه عیب نهان بینا بود
گفت و خوش گفت برو خره بسوزان حافظ
یار این قلب شناسی ز که آموخته بود؟
مگودیکر که حافظ نکته دان است
که ما دیدیم و محکم غافل بود
دی عزیز گفت حافظ می خورد پنهن ن شراب
ای عزیز من، نه عیب آن به که پنهانی بود؟
حافظ به ادب باش، که او خواست نباشد
گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد
حافظ از چشمه حکمت به کف آوری آبی
بوکه (= بؤدکه) از لوح دلت نقش جها لت برود
(ادا مه دارد)

دیگر مگو نصیحت حافظ، که ره نیافت
گم گمته ای که باده نابش به کام رفت
حافظ با کلمات "نقد" و "قلب" و "دل" بازی هاست
بسیار در ادکاه میداست توفیق، یا بیم و در هنگام بحث از
ارزش هنری شعر خواهد در این قسمت نیز سخنی بگوییم.
برومعالجت خود کن ای نصیحت گوی
شراب و شا هد شیرین گرازیانی داد؟
زجیب خره حافظ چه طرف بتوان بست؟
که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد
بشارت بر به کوی می فروشان
که حافظ توبه ز زهد ریبا کرد
حدیث عشق ز حافظ شنونه زوا عظ
اگر چه صنعت بسیار در عمارت کرد
حافظ مکن ملامت رندان، که در ازل
ما را خدا ز زهد ریبا بی نیاز کرد
نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ
طریق رندی و عشق اختیار خوا هم کرد
حافظ افتادگی از دست مده زان که حسود
عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد
حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع تست
فی الجمله می کنی و فرومی گذارمت
با ده با محتسب شهرنوشی حافظ
بخورد با ده ات و سنگ به جام اندازد
دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد
به می بفروش دلق ماکزاین بهترینی ارزد
به کوی می فروشانش به جامی بر نمی گیرند
زهی سجادده تقوی که یک ساغر نمی ارزد
حافظ به حق قرآن کز زرق و شید با ز آی
با شده گوی عیشی در این جهان توان زد
دوش از این غصه نخفتم که حکیمی می گفت
حافظ ارست بود جای شکایت باشد
*

لسان الغیب شیراز صدر نشین دیوان غزل
بیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظریاک خطا پوش بساد
زاهد شراب کو تر و حافظ پیاله خواست
تا در میان، خواسته کردگار چیست
بیا ربا ده که رنگین کنیم جا مه زرق
که مست جام مغروریم و نام، هشیاری است
دلش به ناله میا زار و ختم کن حافظ
که رستگاری جا وید در کم آزاری است
روی تو مگر آینه لطف الهی است
حقا که چنین است و در این روی ویرانیست
زاهددهم پند ز روی تو، زهی روی
هیچ ز خدا شرم و زوری توحیا نیست
مکن به نامه سیاهی ملامت من مست
که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟
قدم در بیخ انداز چنبا زه حافظ
که گرچه غرق گناه است می رود به بهشت
در همین زمینه است غزل بسیار معروفی که با رهسار
خوانندگان خوش آواز نیز آن را خوانده اند و تمام
ایرانیا ن زمزمه این سرود بهشتی را در گوش جان
خوبش دارند بدین مطلع:
عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت
و در طی آن، چنان که دروشاوست، و پیامم و را میدومیشتر
بهر روزی و سر آمدن شبان ظلماتی جور وستم و ریبا کاری
است گوید:
نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو پس پرده، چه دانی که، که خوب است و که زشت
عیب حافظ گومکن و اعظ که رفت از خانه
پای آزادان نبندند، اربهای رفت، رفت
زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه
رندا زره نیاز به دارا السلام رفت
نقد دلی که بود مرا، صرف باده شد
قلب سیاه بود، از آن در حرام رفت

* چارتکیبیزدن، کنا به از نیست و نا بود انگاشتن و مرده پنداشتن است چه در اسلام و اجا است که بر هر کس که مرد، پس از غسل و کفن "نماز میت" بگزارند و سپس او را دفن کنند. نماز میت به اعتقاد اهل سنت دارای چهار تکبیر و به عقیده اهل تشیع دارای پنج تکبیر است و در هر حال چارتکیبیزدن یعنی نماز میت خواندن و مراد از زبیت آن است که از وقتی سر و کارم با عشق افتاد (جزم عشق) هر چه را که در عالم هستی است نابوده نگاهشتم.

بانگ

رستاخیز ایران (۲)

بدگمانی خلیفه

برای آنکه خلیفه را به افسوس بدگمانی کشند بروی تهمت نهادند که با با یک درنهان سازگار دارد و از او حمایت میکند. معتمد که در حق افسوس بدگمان شده بود خواست تا او را بنیاد زما نید " گفت دریا ب با یک چه صواب می بینی؟ مصلحت بینی که او را بگذاردیم چه و مسردی جلدست و قوی و دایمی و در کارهای جنگ و لشکرکشی نظیر ندادن ربا شد که ما را از خدمت وی فراغی باشد. افسوس گفت یا امیرالمؤمنین کافری که چندین خون مسلمان ریخته با شد چرا زنده با بدگذاشت؟ معتمد چون این سخن بشنید دانست که آنچه بدو رسیده اند دروغ است. (۱)

درواقع این نسبت در حق افسوس تهمتی بیش نبود. افسوس که سرکوبی با یک خرم دین را چون وسیله بی برای جلب عنایت خلیفه با تحمل سه سال رنج لشکرکشی پذیرفته بود، و با یک را با تیرنگ و حیل به چنگ آورده بود و تا جوا نمرده نه سیر کرده بود ممکن نبود در نهان با او سازشی کرده با شد.

افسوس که بطمع جا هومال، خانواده و زاده بود و همه چیز خود را فدای دوستی خلیفه کرده بود از سازش و دوستی با سیری که در دست او سپرده بود چه چشم امید می توانست داشته با شد تا در نهان با او سازش کرده با شد؟ بس برای شاهزاده اشروسته که پدر و برادر و شوهر و دایا روکش و آیین خود را در آستانه حب جا هومال قربانی کرده بود گرفتار کردن با با یک خرم دین وسیله با افتخار می محسوب میشد که او را به آرزوی دیرین خویش، یعنی حکومت خراسان و بلاد آن سوی جیحون می رسانید.

او اکنون مورد مهر و توجه خاص خلیفه واقع گشته بود و برای وصول به آرزوی دیرین خویش فقط یک اقدام دیگر در پیش داشت، لازم بود با خدعه و تیرنگ عبیدالله را که رقیب خویش می دانست مورد سخط و غضب خلیفه قرار دهد و جای او را بگیرد. لازم بود که سردار طاهری را از نظر معتمد بیندازد و خود بجای او با قدرت خراسان برسد. قیام ما زیا ربا و نویدی ما دکه به این مقصود میتوانند نایب شود.

مازیان

در قیام ما زیار، بویه و صلت ملک با اندیشه احیاء دین کهن توام بود و این اندیشه احیاء دین کهن وسیله بی بود که گمان می رفت نیل به مراد را برای وی آسان می توان نمود.

درواقع ظلم و بیبایدی که از جانب عمال خلفا بر ایرانیان وارد می آمد، خود برای ایجاد روح عصیان و تمرد در مردم کفایت می کرد. محرومی و ناراضی بی، مردم را همواره آماده سرکشی می نمود و در این میان هر کس بر ضد خلیفه علم طغیان برمی افراشت، مردم عامی و ناراضی بروی گرد می آمدند. قیام ما زیار رنیز برای ستم دیدگان ایرانی که جور و بیبایدی او را در بسیاری از عمال عرب دیده بودند پیدا پیش مغری و راه جویی را نشان میداد. و از این روی بود که چند ماهی بعد مردم گشت، در واقع این ما زیار رنیز قارن بین و ندادن مهر مزد سپهبدان طبرستان بود. چون پدرش قارن وفات یافت حکومت طبرستان به عمویش رسید. وی بدرگاه ما مونس رفت و مورد تماشای عنایت خلیفه قرار گرفت. ما مونس او را محمدنا منشا دوبرا عمال طبرستان و رومیان و دما و ندوالی گردانید (۲) پس، خلیفه نا مویی به عموی وی نوشت و فرمان داد که آن ولایت را بسه وی تسلیم کند. ما زیار را هنگ دیا رطبرستان کرد. چون عمش از زین خیراگاه گشت سخت در خشم شد پس با کسان خود از شهر بیرون آمد و چون فرا نمود که گفتی به پیشیا زما زیار می رود. ما زیار را یکی از بندگان پدرش که با او در این سفر همرا بود ترسا نید و او را گفت که عمویت با چنین وضع و هیاء تی فقط برای آن به پیشیا زما آمده است که ترا

ناگاه فروگرد و تپا ه کند. با بدکه چون بدو برسی او را از صاحب خویش جدا سازی و هلاک کنی. ما زیار چنین کرد و عموی خود را هلاک نمود (۳) و تمام قلمرو حکومت نیا کسان خویش را در ضبط آورد و به ما مونس نامه نوشت که چون عمم مخالفت کرده هلاک کردم. آن پس ما زیار خود را گسیل گیلان و اسپهبد اسپهبدان و پشتخوا رگشا ه نام نهاد. اما بظن هر فرما نیردا و خراج گزار خلیفه بود. چنانچه طبرستان جزو قلمرو طاهریان که امراء خراسان بودند محسوب میشد ما زیار می با بست خراج خود را به آل طاهری میپرداد. در زمان خلافت ما مونس و تا چند سال از دوره معتمد نیز چنین می کرد.

مازیان و طاهریان

رفته رفته میان ما زیار و آل طاهری و حش و دشمنی پدید آمد. دشمنی و وحشی که بین یک خراج گزار مطیع اما مغرور و بیک خراج ستان طماع و در عین حال مغرور، وقوع آن اجتنابنا پذیر خوا ه بود. این وحش و دشمنی بجایی رسید که ما زیار آشکارا از فرستادن خراج طبرستان به عبیدالله طاهری سرپیچید. معتمد بدو نامه نوشت که مال خراج را نزد عبیدالله طاهری فرستد و او جواب داد که من به عبیدالله خراج نخوا هم داد لیکن آن را بدرگاه خلیفه خوا هم فرستاد. آن پس ما زیار خراج خویش پیش معتمد می فرستاد و چون آن مال به همدان می رسید معتمد از جانب خود کسی را می فرستاد تا آن را به معتمد عبیدالله دهند و به خراسان برنند چندین سال بدینگونه گذشت و بین ما زیار و عبیدالله طاهری و حش و دشمنی تیر و گرفت. در این میان افسوس نیز که با طاهریان دشمنی داشت فرصتی بدست آورد. افسوس بر اثر فتح آذربایجان و

پیروزی بر با یک نزد معتمد با یگا ه بلند نیا فته بود. از اختلاف عبیدالله طاهری ما زیار آگاه بود و به ولایت خراسان نیز چشم داشت. اما میدوای بود که بتوانند پس از سرکوبی با یک عنایت خلیفه را جلب کند و جای عبیدالله طاهری در خراسان بگیرد. چیزی که درین میان به او امید میداد نگرانی خلیفه از عبیدالله طاهری بود.

درواقع معتمد از عبیدالله طاهری رنجش داشت اما برای عزل او از حکومت خراسان در خود راه و جرئت کافی نمیدید. با این همه افسوس گاه به گاه از خلیفه سخنانی می شنید که دلالت بر آن می کرد که آل طاهری از خراسان معزول خوا ه کرد. در سبب رنجش معتمد از عبیدالله طاهری که بتی نقل کرده اند، گویند که " آن در آن وقت که عبیدالله حاجب ما مونس بود روزی معتمد با قومی از غلامان خویش بدر ما مونس آمد بی وقت، عبیدالله گفت این وقت سلام نیست با چندین غلام. معتمد او را گفت، ترا با چهار صد غلام شاید که بر نشینی مرا با این ما به مردم نشا بد نشستن. عبیدالله گفت اگر من با چهار هزار غلام بر نشینم طمع اندر آن نکنم که تو با چهار غلام کنی. معتمد با زکشت و خشم گرفت و چون ما مونس خبر یافت هر دو را بخواند و آشتی داد. (۴)

پای افسوس

بدینگونه افسوس که از عبیدالله طاهری رنجش داشت و آرزوی حکومت خراسان را در دل می پرورد کوشید که از فرصت استفاده کند، او بر اثر فتح آذربایجان و فتح عموریسه عنایت خلیفه را جلب کرده بود و از خشم و نفرت معتمد نیز نسبت به عبیدالله طاهری آگاه بود. می دانست که ما زیار با عبیدالله طاهری به دشمنی و جنگجویی برخوا هداست. از این رو اندیشید که خروج ما زیار را فرصت خوبی برای وصول به آرزوی دیرینه اش خوا ه بود: آرزوی حکومت خراسان و ما و را انلهر که برای رسیدن بدان از هیچ کوششی مضایقه نکرده بود.

ازین پس وی ما زیار را در نهان به قیام بر ضد عبیدالله طاهری تحریک کرد. می خواست قیام ما زیار را نیز منسب به نهضت با یک چندا ن پر دانه و طولانی با شد که عبیدالله طاهری را از جزوا مونس کند تا مگر خود او را با سپاه تا زهای برای فرو نشاندن فتنه ما زیار گسیل کند و فرمانروایی خراسان را از عبیدالله طاهری بگیرد و تسلیم و کند. (۵) و گمان داشت که ایدینگونه نه فقط از عبیدالله طاهری رقیب دیرین خود انتقام خوا ه گرفت بلکه به خراسان و ما و را انلهر نیز فرمانروایی خوا ه یافت. باری افسوس، به این میدانها ما به ما زیار نشوشت و اظهار دوستی کرد و بیگنا م داد که ولایت خراسان را خلیفه بدو وعده داده است و او را بحرب با عبیدالله طاهری تشویق نمود و نوشت که وی نزد معتمد از او و هواداری خواهد کرد. (۶) بدینگونه افسوس ما زیار را قربانی نکی نقشه های جا ه طلبانه خویش نمود و او را به نهضت و قیام جا هنجویانه بی سراجا می وادار کرد.

خروج مازیان

در با ره حقیقت و هدف نهضت ما زیار بدشواری می توان حکم کرد. نه فقط آنچه مورخان در با با و نوشته اند میبیم و پیرایشان و با تعصب مسلمانان آمیخته است بلکه در اصل واقع نیز عوام مختلف و متناقض بقدریست که قضایات قطعی را دشواری کند.

آیین ما زیار که برای خاطر آن با عربان و مسلمانان بستیزه برخاسته چه بود؟ بدست معلوم نیست. اما از روی بعضی قرائن تا اندازهای به این سؤال می توان پاسخ داد. نوشته اند که او با افسوس بر یک دین بود (۷) در با ره افسوس تردیدست که او دین زرتشتی داشته با شد. انتشار و رواج مذهب سمنی در حوزه حکومت آجاده ای او، و یافتن بتان در خانه اش این اندیشه را به ذهن وی وارد که آیین افسوس نوعی از آیین سمنی بوده است اما بودایی و سمنی بودن ما زیار چندان محتمل نیست آیین سمنی بود و با بی بعیدست که در طبرستان و ما زندان رایج بوده با شد. اگر ما زیار هم قریب افسوس میخورد و بر سر دوستی با آیین سمنی می پذیرفت ممکن نبود در میان مجوسان طبرستان بتواند دوستان و هواداران بدست آورد.

بعضی گفته اند که ما زیار " دین با یک خرم دین گرفت و جا به سرخ کرد" (۸) در با با آیین با یک چنانکه پیشتر گفته شد، بیشتر برای عقیده اند که با زمانه آیین مزدک بوده است. آنچه از مطایروایات مربوط به ما زیار و قیام او برمی آید نیز از تفو مبادی مزدکی در فکرا و حکایت می کند. مینویسند که او هداقتان و کشا ورزان را فرمود تا مال و خواسته خدا وندان خود را تا راج کنند و بر آنجا بشورند (۹) در این فرمان ما زیار نفوذ تعالیم مزدک تا اندازهای جلیقه ه داد. او نوشته اند که ما زیار با یک نیز مگتا تبه می کرد (۱۰) تا یکی از جهات عدم گامی با ما زیار همین بود. زرتشتی قطعاً زرتشتی های طبرستان تا ایلات مزدکی و خرم دینی ما زیار را نمی بستندیده اند. آیین مزدکی و خرمی نزد آنان نیز مثل مسلمانان مردود و مطرود شمرده میشد. کوهیا برادر ما زیار که به او خیانت ورزید و او را به عربان تسلیم کرد تا بدگذاشتند از حس رشک و جا ه طلبی تحت تاء شیر تما یلات زرتشتی خویش نیز می بود. بعضی مؤلفان نیز از یک فرقه بنام " ما زیاریه" در طبرستان یا دگرده اند و آنها را از خرمیه و سرخا مگان یعنی پیروان با یک دانسته اند (۱۱) باری منابع متاء خرمی ما زیار را به زنده متهم کرده اند که نیز نوعی از آیین خرمی با یید با شد.

با این همه در با راهی از ما اخذ نیز نوشته اند که ما زیار پس از خلع طاعت همان زنا زرتشتی بر میان بست و با مسلمانان جور و استخفاف کرد. (۱۲) بنظر می آید که همین رجعت به آیین پیشین است که در بعضی منابع به عنوان کفر و ارتداد ما زیار تعبیر شده است (۱۳) می توان احتمال داد که در میان یاران و کسان ما زیار پیروان هر یک ازین فرقه ها وجود داشته اند. بعیده هم

نیست که ما زیار برای وصول به مقصود خویش، مثل همه جا ه طلبان و کاهن مجوسان تاریخ، به اقتضای وقت هر چند گاه آیین تازه ای پذیرفته است. در هر حال آنچه از تاریخ قیام و زندگی او برمی آید کم و بیش این گمان را تا یید میکند که ما زیار فقط برای احیاء دین کهن قیام نکرده است. نهضت او با آنکه از رنگ دینی و قومی خالی نیست یک شورش مملکت طلبی بوده است. او برای مستقل کردن حکومت خویش، بر خلیفه بغداد دشوریده است و در راه تاهمین آرزوی خود از تمام عوامل دینی و قومی و سیاسی که در دسترس داشته است استفاده کرده است. مطالعه و تحقیق در تاریخ نهضت او این دعوی را تا یید می کند. ازین رو درین باب داشت ها از اشاره به آن حوادث، هر چند مختصراً با شد، نمی توان خودداری کرد.

دوست و بیست و چهار

دشمنی عبیدالله طاهری، که افسوس آن را دا من می زد غرور و جا ه طلبی ما زیار را تحریک کرد و او را به قیام و عصیان بر ضد خلیفه واداشت. ما زیار در سال ۲۲۴ هجری آشکارا بر خلیفه بغداد دشورید. مردم طبرستان را مجبور کرد که با او بیعت کنند و کشا ورزان را مرکز بر خداندند و مسلمانان خویش بشورند و اموال آنها را با غارت برند. وقتی بر او طاع مسلط گشت همه مسلمانان را از کار برکنار کرد. با ران و گما شتگان خود را از مجوسان و کبیران برگزید و فرمود مسجد ها را ویران کنند و آتش را سلام را محو نما یند. سرخاستان عا مل او در ساری درین کار بیش از همه جد و خراش بردار داد. وی به فرمان ما زیار بیست هزار کس از مردم ساری و آل را در هر مزابا دکه بر نیمه راه ساری و آل واقع بود کوچ داد و در آنجا حبس کرد (۱۴) اینها کسان بودند که با شورش و خروج ما زیار رخصا لفت می ورزیدند. حبس و بندن آنها کا شورش را آسان کرد. آن پس با روی شهرهای ساری و آل و همیشه را ویران نمودند. سرخاستان عده ای از بزرگان و متنفذان را که متهم به مخالفت بودند به این بها نه که با عربان همدست و همدستانند، بعنوان اشخاص خطرناک و متظنون، تسلیم کشا ورزان کرده به فرمان او آنها را هلاک کردند.

درین نهضت روح دینی چندان با ییدار نیست رواج قتل و حبس و غارت و تخریب و خونریزی از وجود هر چه مرج حکایت میکند. ما زیار روکا رگزارانش درین ماجرا ها بیش از هر چیز به جمع مال پرداختند. می نویسند که او با عجله به جمع خراج برداخت و خراج یک سال را در دو ماه بزور و فشار از مردم ستاندر (۱۵) کا رظم و بیبایدی دو استخفاف درین میان به نهایت رسید. در همه مالک کسی را نگذاشت که به معیشت و عمارت ضیاع خود مشغول شوند الا همه از برای او به قلعه ها و قصرها و خندق ها زدن و کار رگل کردن گرفتار بودند. (۱۶)

در چنین نهضتی که بیشتر به یک هرج و مرج شبا هت داشت خشم و کینه و نفرت مردم طبیعی و اجتنابنا پذیر بود. در نامه شکایت آمیزی که مسلمانان طبرستان در باب خروج ما زیار به خلیفه نوشته اند در تاریخ طبری درج شده است میتوان نگرانی و ناراضی قربانیان یک هرج و مرج را آشکارا دید.

آیا ما زیار نقشه های بزرگ و تروخیالهای عالی تری داشت که برای تحقق آنها با چنین عجله و شتابی به غارت اموال مردم می پرداخت؟ بعید بنظر میرسد. گویا او جز جمع اموال و تحمیل استقلال مقصود دیگری نداشت. از این رومالهایی را که بزور و بیبایدی از مردم غارت کرده بود برای تحمیل استقلال فدا میکرد. می نویسند که چون او را دستگیر کردند و به سا مرا بردند از معتمد درخواست که از وی مال بسیاری بپذیرد و از کشتن درگذرد (۱۷) اما معتمد قبول نکرد.

با زیار، شکایتها و تظلمها معتمد را واداشت که به سرکوبی ما زیار فرمان دهد و عبیدالله طاهری نیز فرمان خلیفه به قلع و قمع او میان بست. عبیدالله عموی خود حسن حسن حسین را با سپاه خراسان به دفع او فرستاد و معتمد نیز محمد بن ابراهیم بن مصعب را با عده ای از درگاه خلافت گسیل کرد.

افسوس که با عبیدالله طاهری دشمنی و رقابت داشت، چنانکه پیشتر نیز گفته شد، به ما زیار نامه نوشت و پیام داد که در با بر عبیدالله طاهری بستند و به آری و هواداری او امیدوار با شد. در واقع اندیشه افسوس آن بود که ما زیار چندان در مقابل عبیدالله طاهری مقاومت کند که خلیفه درین مورد نیز مثل فتنه خرمیه مجبور شود او را به دفع ما زیار از کسب قدرت و روح حکومت خراسان و ما و را انلهر نیز بدو طاعت نماید.

شکست

اما عبیدالله نتوانست خیلی زود خود این مهم را از پیش ببرد و عصیان ما زیار را مثل نقشه های افسوس، نقش بر آب کند. ما زیار براداری داشت، نامش کوهیار، که نسبت به ما زیار رشک می برد و با او کینه می ورزید. وقتی سپاهیان خراسان به سرگردگی حسن بن حسین عموی عبیدالله طاهری به حدود طبرستان رسیدند، کوهیار با حسن مکاتبه کرد و پیام داد که حاضر است ما زیار را به آنها تسلیم کند. وی به حسن نامه نوشت و پیام داد که در موضع کمین کند. آنگاه ما زیار را گفت که " حسن بزنها رخا ستی نزد تو می آید و در فلان موضع است، بجایی دیگر نماند. برود. میخا هدا تو سخن بگوید. ما زیار بر نشست و بجایی که کوهیار را موضع حسن گفته بود، بدیدار او شافت. کوهیار حسن را آگاه کرد و او با کسان خود سرا به بر ما زیار برگرفت. ما زیار رخا ست بگریزد. کوهیار رنگدانت و صاحب حسن در او افتادند. او را دستگیر کردند و بی هیچ عهده و جنگی اسیر نمودند (۱۸) و به سا مرا نزد خلیفه بردند.

کشف توطئه

نوشته اند که وقتی ما زیار را به سا مرا نزد خلیفه می بردند در میان راه او را مست کردند و در آن بی خودی از ارتباط خود با افسوس سخن گفت و سرا را قاش کرد. گویند عبیدالله

بانگ رستاخیز ایران

بفرمودتا ما زیا را از زندوقی کهدران وی را با زداشته بودندبر آوردند و به مجلس خودخواوندوخوا رهای خربزه پیش اونها دوبا اوبگفت که امیرالمومنین یا دشا رحیم است من شفیع شوم تا از جریمه تو بگذرد. ما زیا رگفت انشاء الله عدرتو خواسته شودعبدالله را عجب آمدکه او در مقام کشتن است بجه طمع عدزمن می خواهد. بفرمودتسا خون کشیدندوشراب آوردندوگاسه های گران بدوبیمود تا مست ولایعقل شدعبدالله از او پرسیدکه امروز بلفظ شما رفت که عدرتو بخوا هم اگر مرا برکیفیت آن مستظهرگردانی نشاط افزون ترخواهدگشت ما زیا رگفت روزی چنددیگسرترا معلوم گردد. عبدالله به تفتیش آن الحاج نمودو سوگندداد ما زیا رسپوش از سرخود برداشت وگفت من و افشین خیدربن گاس با یکدیگر از دیرباز عهد کردیم که دولت عرب بیستایم و به خاندان کسری نقل کنیم. پیروز در فلان محل قاصد افشین رسیدو پیغام رساند که فلان روز معتمد را با فرزندان به مهمانی بخانه خود می برم و هلاک می کنم. عبدالله او را شراب بیشتر دادتا مست ولایعقل شد بفرمودتا او را به همان موضع بردند که بود او حال او را در حال نزد معتمد خلیفه بنوشت... (۱۹) ظاهرا آنست که درین روایت نام عبدالله ظاهر بجای حسن بن حسین باشد درصحت این روایت جای تردید هست اما شک نیست که گرفتاری ما زیا ربها نه ای برای فسرو گرفتن و برانداختن افشین نیز بدست ظاهرا و دشمنان دیگر او داده است. باری ما زیا رب بدست کسان عبدالله ظاهرا گرفتار آمد. نهضت و فرونشست و خیال های افشین نقش بر آب گردید.

جاه و حشمت افشین در بغداد مداخلان او را خیره کرده بود. مقام و منزلتی که نزد خلیفه بدست آورده بود در شگ و حسادت در درباریان خلافت را تحریک میکرد. بی اعتنائی و نسبت به بعضی از نزدیکان دربار خلیفه و کوشش های بی که برای کسب قدرت و استقلال میکرد، مداخلانش را به دشمنی آشکار برضدا و برمی انگیزت.

دشمنان افشین

در بار معتمد درین هنگام که کانون توطئه و دسیسه بود دسته های مختلف تشکیل شده بود و هر یک سعی میکرد خلیفه را به سوی خود جلب کند. محمد بن عبدالملک زیات وزیر و احمد بن ابی دؤاد قاضی هر کدام می کوشیدند قدرت و نفوذ خود را بیشتر توسعه دهند. امراء ترک مثل اشناس و بنغاس سرداران عرب مانند ابی دلف عجلی هر یک سعی داشتند برای خودتفوق و برتری کسب نمایند. در میان این رقابت ها و اختلاف ها افشین مورد عنایت خلیفه واقع شده بود و ناچار رسالت کینه جوئی را تحریک میکرد در رفتار جاسارت امیز و مغروران و اوگاه این حسادت را به نفع قدرت تبدیل می نمود.

ابودلف قاسم بن عیسی عجلی که پیش از آن از زیاران محمد امین بود و بعدها نزد ما موند تقرب و مکنانندی یافت از نامداران عرب محسوب میشد و به واسطه فضل و سخا و شجاعت و ذوق خود در دربار معتمد محبوب بود. در زمان معتمد که افشین ولایت جیل داشت ابودلف از جانب او در بلاد ایلام غزا میکرد در جنگ با یک نیزبیا و در آذربایجان بسود دلاوری های که در جنگ ها نشان می داد او را منظور خلیفه قرار داده بود. اما افشین پیشرفت های او را بدیده رشک

می نگریست و برای برانداختن و تبا ه کردن او نقشه ها و نیرنگ ها بکار می برد. با رهساز معتمد درخواست بود که به حکم خدمت های پسندیده ای که کرده است، دست او را بر بودلف گشاده کند تا نعمت و ولایتش بستاند و با لایحه معتمد با آنکه میدانست "عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدها بجایگاه است" این خواهش را پذیرفته بود.

احمد بن ابی دؤاد

بودلف را خلیفه، به افشین واگذاشته بود. افشین نیز درصدد هلاک بودلف بود اما احمد بن ابی دؤاد که قاضی لقصه بغداد بود و فرار رسیده بود و در آنجا جنگ وی را نید. کوششی که احمد بن ابی دؤاد برای رها بی بودلف کرد در غالب منافع ذکر شده است، اما روایتی که در تاریخ بیهستی از قول خود آمده است جالب تر است و بنظر می آید که نقل آن در اینجا خالی از فایده نباشد. احمد می گوید که چون از معتمد این خبر که بودلف را به افشین تسلیم کرده اند بشنیدیم، برای استخلاص ابی دلف با تنی چند از کسان و یاران خویش آهنگ خانه افشین کردم...

" چون بدلیل در سرای افشین رسیدم حاجب و مرتبه داران وی به جمله پیش من دویدند... و مرا به سرای فرود آوردند و پرده برداشتند و من قوم خویش را مثال دادم تا به دهلیز بنشینند و گوش به آواز من دارند. چون میان سرای رسیدیم میا فتم افشین را برگوشه صدر نشسته و نطعی پیش وی فرود صفا زکشیده بود و بودلف بشواری و چشم بسته آنجا بنشاند و سیاه شمشیر برهنه بدست ایستاده و افشین با بودلف در مناظره و سیاه منتظر آنکه بگوید ده تا سبزش پیدا زد... گفتم یا میر خدا مرافدای تو کندان از بهر قاسم عیسی را آدم تا با رخدای کنی و وی را بمن بخشی... بخشم و استخفاف گفتم: نبخشیدم و نبخشم که وی را امیرالمومنین بمن داده است و دوش سوگند خورده که در بار وی سخن نگویید تا هر چه خواهم کنم که روزگار دراز است تا من اندر این آرزو بودم... برخاستم و سرش را بوسیدم و بیقراری کردم سوگند داشت و با ردیگر گفتنش

بوسه دادم و دیدید که آهنگ زانو دارم که تا بیوسم، بخشم مرا گفت تا کی ازین خواهی بود؟ بخدای اگر هزار بار زمین را ببوسی هیچ سود ندارد و جای توبی... پس گفتم ای امیرالمومنین آنچه آنگاه آنگاه گفتم و کردم و توحیرت من نگاه نداشتی و دانی که خلیفه و همه بندگان حضرت وی چه تان که از تو بزرگ ترند و چه از تو خردترند مرا حرمت دارند و به مشرق و مغرب سخن من روان است و سپاس خدای را عزوجل که ترا ازین منت در گردن من حاصل نشد و حدیث من گذشت پیغام امیرالمومنین بشنو: مسی فرما بدکه قاسم عجلی را مکش و تعرض مکن و هم اکنون به خانه با زفرست که دست تو از وی کوتاه است و اگر او را بکشی ترا بدل وی قضا می کنم. چون افشین این بشنید لرزه بر اندام او افتاد و بدست و پائی بمرود و گفت ایمن بیغام خداوند به حقیقت می گزای؟ گفتم آری، هرگز نشود ای که فرما نه ای او را برگردانیده ام... پس گفتم ای قاسم، گفت لبیک، گفتم تند تر است هستی؟ گفت هستم، گفتم هیچ جراحت داری؟ گفت ندارم، کس های خود را نیز گفتم گواه بشید تند تر است و سلامت است. گفتمند گواهی من بخشم با زگشتم. و همه راه با خود می گفتم کشتن آن را محکم تر کردم که اکنون افشین بر اثر ترس در رسید امیرالمومنین گوید من این پیغام ندادم و با زگردد و قاسم را بکشد... چون بخادم رسیدم... مرابار خواست و در فرتم و بنشستم امیرالمومنین چون من را دید بدید بر آن حال... گفت قصه برگوی آغا زگردد و آنچه فرشته بود بشرح با زگفتم چون آنجا رسیدم که بوسه بر سر افشین دادم... افشین را دیدم که زرد در آمدن کمر و کلاه من بخرم و سخن را بریدم... چون افشین بنشست

بخشم امیرالمومنین را گفت خداوند دوش دست من بر قاسم گشاده کردا روزی پیغام درست هست که احمد آورد که او را نباید کشت؟ معتمد گفت پیغام من است و کی تا کی شنیده بودی که بوعبدالله از ما و پدران ما پیغام می گزارد بکسی و نه راست با شدا گرما دوش پیس از الحاج که کردی ترا حاجت کردیم در باب قاسم بیاید دانست که آن مرد چا کر زاده خانه اندان ما ست خرد آن بوی که او را بخواندی و بجان بروی منت نهادی و او را بخوبی و با خلعت با زخانه فرستادی و آنگاه آزرده کسردن بوعبدالله از همه زشت تر بود و لکن هر کسی آن کند که از اصل و گوهری سزد و عجم عرب را چون دوست دارد با آنچه بدیشان رسیده است از شمشیر و نیزه ای ایشان با زگرد و پیس ازین هشیا تر و خویشتر دانرتیاش... (۲۰)

بدرینگونه احمد بن ابی دؤاد توانست ابودلف قاسم بن عیسی عجلی را از جنگ افشین برهاند. اما سرگرائسی و بی اعتنائی غرور آمیزی که افشین درین ماجرا نسبت به او نشان داد موجب کدورت وی گشت و چنانکه در محاسن افشین خواهد آمد این بی اعتنائی افشین برای او گران تمام شد.

زیرا این پیشوای معتزلی نزد معتمد خلیفه نفوذ فوق العاده داشت. وی سرانجام معتمد را بر آن داشت که جای معتمد افشین را بیکاهدوا قدرت او بر خدرباشد. گویند به شاره او بود که معتمد سیاه را به دودسته کرد یعنی را به افشین و نیمه را با شناس داد. افشین ازین با بدلتنگ شد و کینه احمد و معتمد را بدل گرفت. احمد با نفوذ و قدرتی که نزد معتمد داشت توانست افشین را از نظر خلیفه بیندازد. حکایتی که درین باب نقل کرده اند موم پدیدار دعویست:

- ۱ - جوامع الحکایات، نسخه خطی.
- ۲ - بلاذری، فتوح ص ۳۳۴.
- ۳ - تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۲۰۲.
- ۴ - تاریخ گردیزی ص ۳.
- ۵ - Caliphate P. 517
- ۶ - طبری ج ۱۰ ص ۴۴۹.
- ۷ - مروج الذهب ج ۲ ص ۲۵۴.
- ۸ - تاریخ گردیزی ص ۲.
- ۹ - کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۱۶۸.
- ۱۰ - ابن اثیر، همانجا.
- ۱۱ - بغدادی، الفرق بین الفرق ص ۲۵۲.
- ۱۲ - تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۲۰۹.
- ۱۳ - ابن فقیه ص ۳۰۹.
- ۱۴ - ابن اثیر ج ۶ ص ۱۶۸.
- ۱۵ - ابن اثیر، همانجا.
- ۱۶ - تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۲۱۱.
- ۱۷ - مروج الذهب ج ۲ ص ۳۵۴.
- ۱۸ - فتوح البلدان بلاذری ص ۳۳۵.
- ۱۹ - تاریخ طبرستان و رویان مرعی ص ۱۵۶ چاپ بطرزبور.
- ۲۰ - تاریخ بیهقی طبع دکتر فیاض ص ۱۷۷ - ۱۷۴.
- ۲۱ - اخبار الطوال ص ۳۴۱.

خطر تهاجم مذهبی

افزای رهایی را که در حیطه اختیار دارد، از جمله چندان دیپلماتیک را، به کار می بندد تا اعتقاد تصعب آمیز خود را به ستیغ های جهانی بکشانند. "دولت مقدس" بسا بهره جویی از خروغ و بی حسی جهان منطقی، همه کوشش خود را بر سر این کار می گذارد که به زور، دولت های "مقدس" دیگری به دنیا آورد. این دولت ها به شکل شورش و فتنه ازین مذهب سر برمی آورند و هنوز هیچ نشده، سرشت و خمیره خود را آشکار می سازند که چیزی نیست جز لفظ و گونگی کردار انسانی در برابر هر فردی که جمعی که به آن ها پیوسته یا وابسته نیست. ... "خطر" دولت مقدس "جدی و سهمگین و گسترده است، ما امروز با جامعه های رودر رویم که رهبران شان به کسانی که از رفتار و ادب انسانی آن ها انتقاد می کنند شادمانه پاسخ می دهند: "معیارهای بقیه مردم دنیا شامل حال ما نمی شود." این پاسخ با ورنکردنی و حیرت انگیز رهبران ایران بود به غویب السملی که شصت و پنج نوع شکنجه را که به نام اسلام بقیه در صفحه ۱۱

دیده، بر ما تا زیا نه می گوید. کوردلی مذهبی به عنوان ابزاری در درون مسرزه و به عنوان وسیله هدایت امور خارجی در بیرون مسرزه، که تروریسم را نیز در برمی گیرد، از نو، به قدرت دست می یابد. کوردلی مذهبی اینک سنگدل ترین خصم حقوق اولیه بشر است. رویدادهای که امروزه توجه ما را جلب می کنند و ما را به دریا فتنه کنندگان ناتوان پیام های استمداد میدل می سازند، غالباً از تهاجم های روزافزون مذهب ما به می گیرند که به سوی قدرت کوس بسته است. در قیاس، محدودیت های که نظام های ایدئولوژیکی بر اندیشه انسانی و حتی برگزینش های اجتماعی اعمال می دارند، دیگر بی خطری آزار به نظر می رسند، زیرا با دیده این تضاد آشکارا شاره کرد که یک ایدئولوژی سیاسی هر چه بیشتر

"وله سویینکا"، نویسنده و نا عرنجریایی، برنده نوبل ادبی ۱۹۸۶ در گرد هم آیی اخیر برندگان نوبل درباریس، خطرهای خودکامگی مذهبی را به ویژه در ایران موضوع سخنرانی خویش قرار داد و اظهار داشت که کوردلی مذهبی هم اکنون سنگدل ترین خصم حقوق اولیه بشر است و بر جهان نیان است که به رسواسازی تهاجم و پرخاشگری مذهب برخیزند. ما ترجمه بخش هایی از سخنرانی ولسه سویینکا را به نقل از لیبراسیون، چاپ پاریس، مورخ ۲۲ ژانویه، در این جابه نظر خوانندگان گرامی می رسانیم. طنز سیاه روزگار را بنگرید: مادر عصری بصری بریم کهدران، گرایش به "زیبر سوال بردن"، بیشتر به قاعده تبدیل شده است تا به استثناء. این گرایش، پیا مدهای پیش بینی پذیر بر ساخت های اجتماعی که پیش از این بسیار مقدس بود و نیز بر حقوق بشر، به جای می گذارد. با این همه، در این عصر انتقاد فزاینده از ایدئولوژی ها، مسموم ترین نندبساد تعصب مذهبی که تا کنون این قرن به خود

بقیه از صفحه ۱

تا این جا مقدمه برداری است و اکنون امید می رود نخست وزیر رژیم، به موضوع بودجه پردا زدوا عداوارقا می دربارها عملکرد سال جاری و پیش بینی درآمد و هزینه سال آینده به دست دهد.

اما وی به جای این همه، نقشبازی آغاز می کند، نخست، در نقش مورخ نظریه های اقتصادی ظاهر می شود و اقتصاد را که نه سال است جمهوری اسلامی، آن را اداره می کند و جزئیات و کمبودها را نمی گوید و بیگاری و یک بازاریا به گسترده بیرونش به بار نیآورده، اقتصاد موروثی می خواند.

آقای میرحسین موسوی سپس در نقش مصلح اخلاقی، سر بر می آورد و با تکیه های مکرر بر رعایت صرفه جویی و قناعت، بدون ارائه رقم و عددی می گوید: "این بدان معنا نیست که چنین صرفه جویی های سنگینی بر ساخرنا سالم اقتصادی کشور فشار وارد نکرده است، این بسدان معناست که اقتصاد دبیما روبه ارت مانده کشور به ناگزیر با یداروی تلخ بنوشد." مفهوم این گفته، تنها برگزیده روشن است. آنگاه نخست وزیر رژیم، نقش کارشناس نظامی را برعهده می گیرد و دعوی می کند که جمهوری اسلامی همه گونه جنگ افزا رومها می سازد و مهم تر، موشک بالیستیکی ساخته است:

"امروز صنایع پیشرفته ای در زمینه ساخت موشک داریم و اخیراً دولت خدماتگزاران ما را گراما پیشرفتات موفقیت آمیز موشک های بالیستیکی بود که ساخت آن بطور کامل در داخل صورت گرفته و از هفته گذشته حمل آن به جبهه های نورعلیه ظلمت آغاز شد."

وی افزایش به زودی هواپیماهای جنگنده ممتاز نیز خواهیم ساخت. موسوی پس از فراغت از کار جنگ افزا سازی و پس از آن که خیال امت شهیدپرور را از خطر تحریم تسلیحاتی، آسوده ساخت در نقش مهندس ظاهر می شود و با توجه به این که معماری، فن و حرفه اوست، با یدادعا ن کرده در وقت و تخصص، سنگ تمام می گذارد: "وقتی ملتی بخودیا زمیگرده، به قدرت خویش ایمان می آورد و آن را سرمایه خدا پرستی و کفرستیزی و عزت و آزادگی خویش قرار میدهد چه چیز خدای را از نصرت او با زخواهد داشت؟ ما امسال این نصرت را به عینه دیدیم. در مسیحا ایمن نمودن درآمد های ارزی کشور از تعدیات دشمن، یک گام اساسی دیگر، شناسائی دوباره امکانات طبیعی کشور بود، این فرصت با زمجالی مناسب و کافی برای تشریح تمام آنچه در این با زشنا سی بدست آمده نیست. کما اینکه آنچه در این با زشنا سی بدست آمده خود تمام نیست. بر اساس آنچه ما امسال از منابع کشور دستیم تنها با یدگفت که ایران یک گنج بزرگ است، گنجی که یک جزء آن معادن غنی و وسیعی است که در زمینه طلا و دیگر فلزات گرانبها در سال جاری کشف شد، گوئی زمین چون نگهبانی امین، میراث ملتی که به رشد و بلوغ خویش رسیده است را به او تادیه میکند."

به سخنی دیگر، آقای موسوی می خواهد

بودجه بی عدد و ورقم

بگوید دولت اسلامی، تنها از آن روی که در مضیقه ارزی بسر می برده، به فکر اکتشاف معادن افتاده است و گرمیزان صدور نفت یا قیمت آن کاهش نمی یافت، و دشمنی در کار نبود، به فکر "شناسایی دوباره امکانات طبیعی" کشور نمی افتاد. وانگهی، از آقای میرحسین موسوی باید پرسید گرا این منابع، قبلاً شناخته شده بودند چه نیازی بود که شناسایی شوند، و اگر شناسایی نشده بودند، چرا از با زشنا سی و شناسایی دوباره سخن به میان آورده است.

نخست وزیر کوردل و دیگر کارگردانان رژیم از وسعت حیرت انگیز منابع طبیعی ایران دم می زنند و چشم بر گنج حقیقی گرانبهای ایران که نسل جوان آن است و نه معادن نفت و طلا، فرو می بندند. سرمایه اصلی کشور را بیرحمانه تلف می کنند و به دیدن یک رگه طلا یا یک منبع گاز، چشمشان برق می زند.

از این گذشته، وجود منابع طبیعی سرشار، به تنهایی، دردی را دوانمی کند. اصل این است که مدیران و کارشناسانی آگاه و دلسوز، اداره این منابع و بهره برداری از آن ها را در دست گیرند.

به نکته دیگری در عبارت اخیر آقای میرحسین موسوی بپردازیم که زمین را امین می پندارد، این سخن، پرسشی را بر می انگیزد و آن این است که اگر زمین، امین است چگونه چهار رتا پنج میلیار دیشکاه نفت میدان های نفتی ما را در نه ساله حکومت الله، نابود کرده است. این مقدار نفت، به تقریب، ده درصد مجموع ذخایر نفتی قابل بهره برداری ایران بود که در اثر سوء مدیریت صنایع نفت و خودداری از اجرای طرح های تزریق گاز در میدان های نفتی تلف شده است و دیگر قابل با زیا فت نیست. در یک کلمه، این مقدار نفت تلف شده که زمین امین، آن را در کام خود کشیده است و با زپس نمی دهد، معادل مقدار نفتی است که در این نه ساله، رژیم اسلامی، استخراج کرده است.

آگاه می مهندس موسوی در زمینه صنایع نفت، تنها به امین بودن زمین، محدود نمی شود. مهندس در باره سیاست با زارهای نفتی جهان و موقعیت او یک و نقش ایران در این سازمان نیز آگاهی های حیرت انگیز دارد، می گوید:

"در سال گذشته با تلاش پی گیر جمهوری اسلامی، توطئه هما هنگ کشورهای صنعتی برای سقوط قیمت نفت با شکست مواجه شد."

مهندس موسوی، از سال ۱۳۶۵ سخن می گوید و می دانیم که در این سال، قیمت نفت در با زار جهانی سقوط کرد و درآمد جمهوری اسلامی را به کمتر از ۶ درصد درآمد سال ۱۳۶۴ کاهش داد.

و سپس، مهندس آگاه می افزایش: "دفاع از قیمت های عادلانه نفت، تلاشی است که همچنان با ید گیری باید

ادامه یابد و در جوار این تلاش، حرکت بسیار مهم دیگر، دفاع از سهم جمهوری اسلامی از با زارهای نفتی است."

از مهندس موسوی باید پرسید جمهوری اسلامی چگونه هم از قیمت عادلانه نفت دفاع می کند و هم از سهم جمهوری اسلامی در با زارهای مملو از نفت. وقتی خریداران، امکان خرید از فروشندگان دیگر دارند، جمهوری اسلامی جز با دادن تخفیف، چگونه می تواند از سهم خود در با زارهای نفتی دفاع به عمل آورد؟ اگر دولت است اسلامی، دولتی در خورا عتقادو با ید بند موازین و قوانین بین المللی بود، شاید می توانست قرارداد های درآمدت برای فروش نفت خود منعقد سازد و زادن تخفیف به دلیل ثابت بودن عرضه، معاف شود، اما با تجربه های تلخی که کشورهای دیگر در این چند سال از جمهوری اسلامی داشته اند، خریدار درآمدت برای جمهوری اسلامی باقی نمانده است.

آقای میرحسین موسوی در نیمه دوم سخنرانی اش، هدف ها و بیرونا مه بودجه و شرایط نوین استقلال اقتصادی کشور را ترسیم می کند.

- هدف ها عبارتند از:
- * تأمین مصرف جنگی،
 - * اولویت بخش کشاورزی،
 - * اصلاح ساختار تولید صنعتی،
 - * تأمین ما یحتاج عمومی با قیمت تثبیت شده،
 - * سرانجام، کنترل قیمت ها.

در باره چگونگی وصول به هدف اول، آقای میرحسین موسوی می گوید:

"دولت همگام و همراه با امت شهیدپرور در چهار چوب این طرح کوشید بیست و پنج سال پیش به تأمین نیازهای جنگ بپردازد بنحوی که میتوان به جرات و با افتخار ادعا نمود که جای پای جنگ را در تمامی تصمیمات دولت میتوان مشاهده کرد. تخصیص حدود ۴۱ درصد از کل هزینه های بودجه عمومی و با لبح ۵۲ درصد از کل اعتبارات جاری دولت به امور نظامی و اشتغال می در سال جاری بیانگر بخشی از ارزش و اهمیت است که دولت برای جنگ بعنوان مسئله اصلی کشور قائل است."

می بینید که نخست وزیر رژیم، در باب هزینه های جنگ، عدد و رقمی به دست نمی دهد، در صدمی دهد، اما از مقایسه "درصد های ذکر شده به واقعیت تلخی بی می بریم: هزینه جنگ، از یک سو، برابر ۴۱ درصد هزینه های بودجه عمومی است و از سوی دیگر، معادل ۵۲ درصد اعتبارات جاری، با یک محاسبه ساده، در می یابیم که هزینه جاری ۷۹ درصد کل هزینه بودجه عمومی کشور است. بنا بر این، تنها ۲۱ درصد برای سایر هزینه ها از جمله هزینه های عمرانی باقی می ماند.

با توجه به این که سرمایه گذاری در بخش خصوصی به علت های گوناگون، از جمله نایمندی اقتصاد و قضایی و فرار سرمایه ها به خارج انجام نمی شود چگونه ساختار

اقتصادی این سرمایه گذاری ناچیز تغییر خواهد یافت و چگونه مملکت در زمینه تولید کشاورزی و صنعتی به خود کفایی خواهد رسید؟

برای مقایسه، نسبت هزینه جاری و هزینه ثابت را در چهار سال پیش از انقلاب ذکر می کنیم:

سال	نسبت سرمایه گذاری ثابت دولتی به هزینه جاری دولتی
۱۳۵۳	۴۱ درصد
۱۳۵۴	۵۴
۱۳۵۵	۵۶
۱۳۶۷	۲۱ درصد

با ید توجه داشت که در این سال ها، علاوه بر سرمایه گذاری های دولتی در تاء سیاست زیربنایی و صنعتی و کشاورزی، بخش خصوصی نیز سرمایه گذاری در بخش ملاحظه بی در این زمینه ها می کرد.

اکنون بپردازیم به هدف دوم بودجه، یعنی اولویت کامل بخش کشاورزی. آقای میرحسین موسوی می گوید رشد سالانه این بخش، چهار درصد بوده است، که بی درنگ با یدگفت اگر بخشی که از اولویت کامل برخوردار است تنها چهار درصد، یعنی در حد رشد جمعیت، رشد می کند و ای به روزگار بخش های دیگری که از اولویت برخوردار نیستند، این چنین، رشد چهار درصدی بخش کشاورزی معنایی جزئیات زادم به ورود فرآورده های کشاورزی حتی برای تاء مین نیازهای جیره بندی شده مردم ندارد.

از رشد بگذریم و به میزان تولید برسیم. آقای میرحسین موسوی در این زمینه می گوید:

"محصولات اساسی کشاورزی علیرغم مشکلات ناشی از محدودیت ارزی و کمبود بعضی از نهاده ها و امکانات تولید، روند افزایش خود نسبت به سالهای ۵۴ - ۱۳۶۵ را حفظ نموده و بجز گندم که بخاطر خشکسالی غرب کشور از زمین رفتن محصول دیم، تولید آن از ۷/۵ به ۷ میلیون تن تنزل داشته تولید برنج (شلتوک) از دو میلیون تن به دو میلیون و صد هزار تن، تولید چغندر از ۳/۹ میلیون تن در سال ۱۳۶۴ به پنج میلیون تن و تولید سیب زمینی از ۲ به ۲/۱ میلیون تن افزایش پیدا کرده است."

هرگاه این ارقام را با ارقام تولیدات کشاورزی در سال ۱۳۵۶ مقایسه کنیم تنها تولید سیب زمینی در حدود ده درصد در سال رشد داشته است و رشد سایر اقلام در حد سه درصد در سال است.

و آنگاه آقای میرحسین موسوی در باره تغییر ساختار اقتصاد درفشانی می کند، می گوید طرح هایی که پیش از انقلاب در دست تکمیل بوده اند ان شاء الله در سال های آینده به پایا ن خواهند رسید و با راه اندازی آن ها ساختار اقتصادی دگرگون خواهد شد و سپس می افزایش:

"دولت افتخار دارد که به تبعیت از امام امت هیچگاه تردیدی در حمایت از مستضعفان و محرومان بخود را نمی دهد. بنده اعتقاد دارم تنها دولتی میتواند خود را اسلامی بنا مدکه بر خط اسلامی حمایت از محرومین و عامه مردم و نه خواص استوار بماند."

بقیه از صفحه ۹

خطر تهاجم مذهبی

در این کشور منظمًا اعمال می شود، بر سر شمرده بود. این یک شیوه دفاع کهن است. دقیقاً تریگومیم، یک شیوه دفاع نکردن.

... و وقتی ربه و طرد آزادی فکر کردن، احساس کردن و عمل کردن، جا مسمی از خرافه به نام کیش و مذهب در بر می کند، واژه های نیرومند در توصیف آن پیدا نمی کنیم. چه می توان گفت درباره مذهبی که پیروانش، به نام آن، اتوبوسی را از مسافرانش خالی می کنند، در جاده بی خلوت، آن را به صف می کشند، با گلوله بدنشان را مشبک می سازند و برای آن که شا هکرا خود را کامل کنند، بنزین بر آن ها می پاشند و آن ها را می سوزانند و همه این کارها را به ایمن دلیل ساده ناجا می دهند که مسافران به فرقه مذهبی آن ها وابستگی ندارند؟ این چنین می توان بی شمار از جنون ها و اختلال های روان بشری را بر شمرد و جا به جا، توان و ظرفیت بی حدود مرزبش را در تساو و ورزیدن به چشم دید: نزد سیک ها در هند، "نزد" تا مول "ها در "سری لانکا" که در آن، تیرد برای جدایی طلبی سیاسی از آتش تعصب مذهبی، گرما می گیرد.

گاه ها ملان این نمونه های جهل و جنون بشری، کسان یا گروه هایی هستند که پروای افکار عمومی جهان را ندارند. می توان گفت کردار اینان زاده وضع و موقع نومیدانه آن ها است و منطق شان، سراسیمه بی منطقی. آن ها در کنسرت ملت ها

خاموش اند و دیپلمات ها آن ها را نمی پذیرند، مگر هنگامی که نفع شان در نفع آن ها در یک راستا قرار گیرد. اما چه می توان گفت درباره اعمال بسیار روحش ترومدهش تدری که از سوی سازمان های نظام یا فتنه بی انجام می گیرد یا تصویب می شود که دولت نامدارند؟ چه می توان گفت درباره اعدا می های جمعی که به یک جریان پیش یا افتاده روزانه تبدیل می شود، اعدا می های که تنها به این دلیل انجام می گیرند که قربانیان، جرات یا فتنه اند که از ترک عقیده سرباز زنند؟

چه می توان گفت درباره دولت های که در قلمرو آن ها، زنان شلاق می خورند و گاه تا سر حد مرگ سنگسار می شوند، زیرا در برابر خود کا مگی و جباریتی که روحا نیان مذکور در سرنوشت آن ها اعمال می کنند، سرفروندی آورند؟

چه می توان گفت درباره دولت های که در حیطه اقتدار آن ها، جنایتکاران، نازا ضیان سیاسی، پیروان مذا هب اقلیت و تروریست های اقتصاد، همسه یک جایز عنوان مفسدان فی الارض و محاربان با خدا شکنجه و اعدا می های آبرومی شوند. زمان آن فرارسیده است که به سریع ترین وجه، این ناهنجاری شرم آورترن بیستم را هدف اعتراف قرار دهیم و از خود بپرسیم آیا دولت های از این دست در هر گوشه از جهان می توانند مدعی وابستگی به

بقیه از صفحه ۱۰

بودجه بی عدد و رقم

آقای میر حسین موسوی در این جا به حضور نسلی نیرومند از مدیران دست پرورده مکتب اسلام مباحثات کرده، می گوید: " این مکتب الهی اسلام است که با هدایت نسلی از مدیران نیرومند میتوانند استقلال ملت را تضمین کنند و دست طعمکاران بیگانگان را از ثروت های او کوتاه نماید و امکان بهره وری از منابع اقتصادی بسود مردم را فراهم سازد."

در این جا پرسشی که بی دریغ به ذهن می رسد این است: رژیم که هنوز بیس از ده سال مباحثات از ساختار نا سالم اقتصاد موروثی سخن می گوید و کوچک ترین قدمی در سالم سازی آن برنداشته است، سهیل است، آن را مشرف به موت ساخته است چگونه توانسته مدیران نیرومند و مجرب بپرورد؟

نخست وزیر رژیم در دقایق با یانسی سخنرانی اش، به طرز گنگ و ناسنجیده، موضوع بودجه را عنوان می کند، می گوید: * در آمد غیر نفتی دولت (مالیات) نسبت به درآمد نفتی بالا می رود، * نسبت مالیات بر مشاغل نسبت به مالیات بر حقوق ها و دستمزدها بالایی بود، * سطح بودجه تقریباً ثابت می ماند،

* هزینه عمرانی به طرح های اختصاص داده میشود که در سال ۱۳۶۷ به اتمام می رسند، * هزینه جنگ تا مین می شود، * برای اولین بار، برنامه اجرایی دولت برای سال ۱۳۶۷ با بودجه مجلس تقدیم می شود، * برای اولین بار، لایحه بودجه ارزی کشور همراه با بودجه عمومی عرضه می شود.

جزدومورد خیر که برای اولین بار، افتخار آنجا می آید که در نصیب دولت آقای موسوی شده است، موارد دیگر هم حکایت نا آگاهی به اصول اقتصادی و اجتماعی است، به عنوان نمونه:

* افزایش نسبت درآمد ملیا تی بردار مد نفتی، به سبب کسردرآمد نفتی ست و این افتخاری برای دولت خدمتگزار به شمار نمی رود.

* افزایش مالیات بر مشاغل نسبت به مالیات بر حقوق ها و دستمزدها، از سه عامل سرچشمه می گیرد:

- ۱ - کمی حقوق ها و دستمزدها در جمهوری اسلامی،
 - ۲ - بالابودن سود مشاغل به ویژه حق العمل کاری ودلالی،
 - ۳ - فشار مالیات بر دولت بر ما حیسان مشاغل آزاد.
- * ثابت نگه داشتن سطح کلی بودجه معلول محدودیت درآمد نفتی ست و انگیزه دیگری ندارد.
- * در این میان، آنچه برای رژیم اهمیت

جامعه منطقی ملت ها باشند؟ ... زنان و مردان قرن بیست و یکم نمی توانند مخلوق هذیان های قرون وسطایی و خرافه های لاهوتی باشند. اگر یونسکو هنوز برای آخرین دهه قرن بیستم، تمویزه بی نیافت است چرا آن را دهه آزادی و آزادی اندیشی ننماند؟ به شتاب بیغزایم که من هوادار قلعه و قمع ایمان مذهبی یا پیش گیری از انجاسم فرایض یا تخریب پرستشگاه ها اعم از مسجد و کلیسا و کنشست نیستم. من چون شاعری اسطوره گرا، بیش از آن از سرچشمه های سنت مذهبی نوشیده ام که بخوام تاء شیر آن را بر افعال انسانی تحقیر کنم یا نادیده انگارم، اما وقت آن است که بر جنون دهشت باری که دولت خدا سالاری در پایان قرن بیستم به آن دامن می زند، نقطه پایان گذاریم، به ویژه هنگامی که مذهب، این تحول آرمانی تخیل بشری ناگهان به کتاراهنمایی برای پست کردن روح بشری تبدیل شده است.

... توطئه سکوت دیپلماتیک، صدای جهان متمدن را، به هنگامی که خواستار مقاومت در برابر افراط گرایی مذهبی می شود، خفه می کند. به تحقیق، وقت آن است که به رسواسازی بی پروای تهاجم و پر خاشگری مذهب برخیزیم.

به سوی آزادی اندیشی در فراسوی مذهب؟ تلاش در راستای جدایی مذهب از سیاست؟ ده سال برای آزادی اندیشی؟ عنوان تم یونسکو برای آخرین دهه قرن بیستم هر چه می خواهد، باشد. بشریت باید با آزادی قدم در قرن بیست و یکم گذارد.

فواد روحانی

زندگی سیاسی مصدق

در متن نهضت ملی ایران



۶۱۴ صفحه

بها: ۶۰ فرانک فرانسه یا معادل آن به اضافه هزینه پست - برای اروپا:

هواپی ۲۰ فرانک

زمینی ۱۰ فرانک

ضمناً "تعدادی از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران بشرح زیر، در دفتر قیام ایران موجود است.

قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی -

دکتر مصطفی رحیمی ۲۴۰ صفحه

انترناسیونال بچه پرورها - آبرج

پزشک زاد ۱۹۷ صفحه

مروری در تاریخ انقلاب منروطیست

ایران - ایرج پزشک زاد ۲۲۳ صفحه

مروری برواقعه ۱۵ خرداد ۴۲ - ایرج

پزشک زاد ۹۹ صفحه

بهای هریک از چهار کتاب فوق، با احتساب هزینه پست زمینی، ۳۰ فرانک است.

بقیه از صفحه ۵

نگاه های چند قرنی

اسلام بوجود آورده ام چنان سهمناک است که به ساط حکومت تو در مقابل یسه با آن چون کاهی است در برابر کوهی: شیخ صادق خلخالی، اسدالله لاجوردی، محمدی ریشهری، محمدی گیلانی، موسوی خوئینی ها، سپاه پاسداران، کمیته های انقلاب اسلامی، گشت های گوناگونی که چون چشم های بیسدار و گوش های شنوای من شبانه روز مردم را کنترل می کنند. این هاراتوحتی در خواب نیز نمی دیدی.

شما مسلمانانی که در جنگ های هوسناک من کشته شده اند، به اندازۀ همسه مسلمانانی است که از بدو به حکومت رسیدن اسلام تا کنون برخاک هلاک افتاده اند. من ثروت دوسرزمین بزرگ مسلمان را در فاصله هفت سال چنان دود کردم که زحمت چندده سال هم نمی توان آن را جبران

دارد، داغ نگه داشتن تنور جنگ با تاء مین هزینه های آن به زیان بخش های صنعتی و کشاورزی ست، زیرا رژیم که آقایی میر حسین موسوی نخست وزیر آن است، مدت ها ست دریا فتنه است که ادا مه حیاتش بستگی کامل به ادا مه جنگ دارد و اگر روزی جنگ به هردلیل یا بی پذیرد، موسوی ها و ربابان دستاریندشان،

کند.

نگاه کن ببین، اگر پیروان تو اجازه داشتند در محضرت بنشینند و به تعالیم تو اعتراض کنند و توجوا ب آنان را بسا بردباری و ملایمت می دادی، در نزد من حتی علمای بزرگ مدعی اجتهاد نیز اصلاً قدرت نفس کشیدن ندارند. راستی چرا برای ساکت کردن مخالفان در مکه راه پیما شی برگذار نکردی؟ می دانی که من همسه این غفلت های چندقرنی را در اسلام جبران کرده ام و سرنوشت اسلام را چنان با سرنوشت حکومت خود گره زده ام که ایمن را از آن دیگر نمی توان تمیز داد؟ مسلمانان راستین جهان همه با من بیعت کرده اند و این برگشت نا پذیر است. دوره بیشترنداری، یا به جای اولیاءت برگرد، یا بر تو همان خواهد رفت که بر دیگر مخالفان و مدعیان من رفته است، آنچه مهم است، حکومت من است، و ما دام که صفت اسلامی را به همراه دارد، هیچ کس را بدان، حق اعتراض نیست، حتی اگر پیا مبر اسلام باشد.

دیگر مکان و مسندی در حکومت نخواهند داشت.



بقیه از صفحه ۱

میگرد، مفسر تلویزیون از صاحب ایسن نگاه و لبخند بعنوان مردمقتدر جمهوری اسلامی و جانشین واقعی آیت الله خمینی نام می برد.

همزمان، در جریان رویدادهای داخلی ایران نیز حجت الاسلام رفسنجانی توانست خود را برنده اصلی کشاکی های اخیر معرفی کند. بر اثر "فتوای امام" مجلس قدرت خود را از دست داد و دولت قدرت نامحدودی بدست آورد و بطور منطقی و طبیعی میبایستی "رئیس مجلس" هم درین ماجرا تضعیف شده باشد. اما رژیم آیت الله منتظر و طبیعت ویژه خود را دارد. به شترگفتند شاست از پس است، گفت چه چیز مثل همه کس است؟! با آنکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی اصل تفکیک قوا پذیرفته شده است همه می دانند دولت روی انگشت رئیس مجلس می چرخد و رئیس جمهوری که در قانن اساسی رئیس قوه مجریه شناخته میشود عملاً "مسلوب الاختیار" و رولوی سرخرمن است. نتیجه این که با "فتوای امام" مجلس تضعیف شد، رئیس جمهوری تحقیر شد، شورای نگهبان تنبیه شد و حجت الاسلام رفسنجانی طوری بازی کرد که نه فقط غباری بردمان قبایش نشست بلکه به داخلی و خارجی تفهیم کرد با زیگرا ملی درین معرکه اوست و حتی آن نخی که شهرت داد یک سرش به انگشت پای "امام" بسته است و سردیگرش را حاج احمد آقا در دست دارد، در مواقع ضروری بر حسب اشاره و اراده او کشیده میشود.

اخته خان - خواهی که در ایران به مقام سلطنت رسیده و سلسله قاجاریه را بنیاد گذاشت - در دوره حکومت کریم خان زند، از این همه عوامی که حجت الاسلام رفسنجانی برای رسیدن به هدف نهایی خود در اختیار داشت فقط هوش شیطان و استعداد دلقه کشی و بازیگری و عطش ریاست و حکومت را داشت و پس

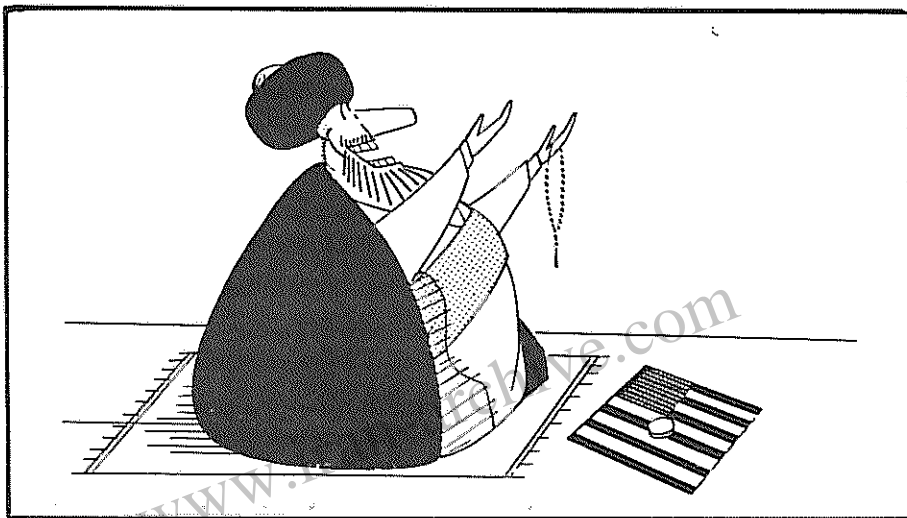
آقا محمدخان را بعد از آن که پدرش محمد حسن خان قاجار کشته شد، کریم خان به شیراز برد و او را به صورت گروگان نگهداری

در طلب حمایت خارجی

و از جوی خون گذشت و به قدرت مطلقه دست پیدا کرد.

حجت الاسلام رفسنجانی چون در دایره قدرت جای دارد جزو بازیگران اصلی حکومت محسوب میشود محتاج نیست که مثل آقا محمدخان برای جمع آوردن قوا راه دوری را برود. آنچه در دست رفسنجانی حجت الاسلام رفسنجانی جستجو میکنند "حمایت خارجی" است و برای جلب حمایت خارجی از هیچ اقدامی رویگردان نیست. در چند سال اخیر حجت الاسلام رفسنجانی،

میگرد و رفتارش با وی بدرا نه بود و چون به هوش و کیا ستش عقیده داشت در بسیاری امور با او به مشورت می نشست ولی جز وسایل خور و خواب چیزی در اختیارش نمی گذاشت و هیچکس فکر نمی کرد که این "اخته خان" بتواند یا حتی بخواد روزی بر مسند کریم خان بنشیند. اما "اخته خان" در همان روزها که در برابر کریم خان بدوزا نومی نشست و موء دبا نه چشم به زمین می دوخت، از زیر چشم به اطراف می نگریست و پیش خود



ضمن چیدن مهره های خود در عرصه سیاست داخلی، بطرزی ما هرا نه موفق شده است سرنخ سیاست خارجی را هم بدست گیرد و بدین ترتیب مستقیماً "با سیاست های خارجی مربوط شود. حجت الاسلام رفسنجانی، به یک نکته دقیقاً پی برده و آن اینست که خارجی ها - چه شرقی، چه غربی - در رابطه با ایران، در حال حاضر هیچ امری بیش از بهره گیری هر چه بیشتر از وضع و احوال کنونی و نیز تا مین منافعتان در دوران بعد از خمینی اهمیت نمی دهند. یعنی برای آنها مطلقاً "اهمیت ندارد که مثلاً جنگ

فکر می کردا شخا می که دور کریم خان جمنند هیچکدام لیاقت تصاحب و نگهداری میراث او را ندارند و وقتی کریم خان سرش را بر زمین بگذارد آنها بجان هم می افتند و آن وقت است که اگر او در میان ایل با شدرسان ایل را با خود همسراه کند میتوانند عوی تاج و تخت بر خیزد. با این محاسبات بود که آقا محمدخان گوش خوا با ندیده بود و محض آن که کریم خان نفس آخر را کشید و او هرا نه خود را از شیرا زیر وین انداخت و ما ننند برق و با دبه سوی دشت ورا مین ولایات شمالی تا تخت و ایل را پشت سر خود کشتند

نکبت با را ایران و عراق چه روزا یسن دو کشور با یرکشورهای منطقه آورده است و می آورد. مسأله مهم از نظر همگی آن ها اینست که چگونه میتوانند ازین بسا زار آشفته استفا ده بیشتری ببرند.

اینجا است که کشورهای خارجی، یکی پس از دیگری، پیام های مستقیم و غیرمستقیم حجت الاسلام رفسنجانی را دریافت می دارند: "برای معامله حاضریم! ... هر نوع سفارشات در اسرع وقت پذیرفته میشود!!". سر جان مالکم در توصیف آقا محمدخان می گوید: "مهمترین خصلت او شهوت ریاست بود. اشتها یش برای رسیدن به قدرت حدی نداشت و در این راه هر چیزی را فدا می کرد." دو صفت دیگر هم آقا محمد خان داشت که به کمک آنها توانست جنگ قدرت را به نفع خود تمام کند.

اول این که بر نفس خود تسلط داشت و به آسانی میتوانست احساسات و افکار واقعی خود را پنهان بدارد و حتی بکسی برعکس آن تظاهر کند و دیگران را فریب بدهد.

دیگر این که اگر میتوانست به خدعه و فریب کاری را از پیش ببرد به زور متوسل نمی شد!

امروزه نیز خارجی ها همگی حجت الاسلام رفسنجانی را با این صفات می شناسند: مردی که تشنه قدرت است. مردی که برای رسیدن به قدرت همه چیز را زیر پا می گذارد. مردی که قادر است به آسانی دروغ بگوید و نقش های فریبنده بازی کند. مردی نا آشنا با اصول اخلاقی. مردی آما ده برای هر نوع معامله. مردی قابل خرید و قابل فروش!

اما شیخ ریاکاریک نکته را در محاسبات خود از قلم انداخته است: آن اینکسه قدرت های خارجی که جز به منافع مادی خود نمی اندیشند - بیش از اهل معامله و خرید و فروش هستند و آما ده اند که هر روزی منفعتشان را اقتضا کند، او را به همان آسانی که خریده اند بفروشند!

یادآوری

تا مه های متعددی در موافقت و مخالفت با مطالب عنوان شده از طرف "آواره" محفوظ الامضاء " به ما رسیده. متأسفانه اکثر آنها بدون نام و نشانی یا با امضاء مستعار ارسال شده است. مجدداً یادآوری می کنیم که نویسندگان نامه ها میتوانند تقاضای محفوظ بودن امضاء خود را بنمایند ولی از درج نامه های بی نام و نشان معذوریم.

در شماره آینده بعضی از نامه های رسیده را بنظر خوانندگان خود میرسانیم.

Sonntag, 14. Februar 1988
Um 15:00 Uhr
E. S. G.
Bachemertstr. 27
5000 Köln 41



هم میهنان عزیز!

هر روز تلفن خبری نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد.

۴۰۵ - ۹۰ - ۴۰۵ پاریس

ها میبورگ

سخنران: آقای حسین ملک
تاریخ: شنبه ۲۴ بهمن ۶۶
آدرس:

Samstag, 13. Februar 1988
Um 16:00 Uhr
Alter Teichweg 200
2000 HAMBURG 70
Haltestelle U1 Alter Teichweg

کلن

سخنران: آقای علی شاکری
موضوع: دموکراسی، محور اتحاد دنیروهای ملی
تاریخ: یکشنبه ۲۵ بهمن ۶۶
آدرس:

نشانی:

QYAM IRAN
C/O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE



سخنرانی ها بمناسبت

سالگرد ۲۲ بهمن ۵۷

شاه آلمان غربی نهضت مقاومت ملی ایران، از هموطنان دعوت نموده است که بمناسبت سالگرد ۲۲ بهمن ۵۷، در چند سخنرانی در شهرهای مونیخ، کلن و ها میبورگ، حضور بهم رسانند.

برنامه این سخنرانی ها به شرح زیر است: مونیخ

سخنران: آقای دکتر منوچهر رزم آرا
موضوع: درسی از گذشته، عبرتی برای آینده
تاریخ: جمعه ۲۳ بهمن ۶۶
آدرس:

Freitag, 12. Februar 1988
Um 18:30 Uhr
BURGERSAAL
Rosenheimertr. 123
8000 MÜNCHEN 80

ایران هرگز نخواهد مرد